

تسخیر سوریه و فلسطین

سرزمین های سوریه و فلسطین هر دو استان های امپراتوری بیزانتین بودند، و از **کانستانتین پل (قسطنطنیه، ترکیه)** اداره میشدند. در 632، سالی که **محمد** مرد، **بیزانتین** همچنین به کشورهای **بالکان، جنوب ایتالیا و سیسیلی**، و **شمال آفریقا** حکومت میکرد. **رومی ها و بیزانتینی ها** بر سرزمین های شرق **مدیترانه** بدون گسستگی برای 600 سال حکومت کرده بودند. وقتی که امپراتوری روم در غرب در هرج و مرج و اغتشاش دوران قرن پنجم متلاشی شد، استانهای ثروتمند سواحل جنوبی و شرقی **مدیترانه** به شکوفائی خود ادامه دادند. توان ورزان امپراتوری در **بیزانتین** به جمع آوری مالیات ادامه دادند، یک ارتش منظم را نگهداشتند و فرمانداران را برای حکومت کردن به استانها فرستادند. در حالیکه در غرب شهرها به دهکده ها تنزل میکردند، شهرهای سوریه هنوز با خیابان های پهن و مستقیم، بازارها، حمام ها و از همه بالا تر با کلیساها آرایش شده بودند.

میراث بازمانده از حکومت هزارساله برگزیدگانی که بزبان یونانی سخن میگفتند و آغشته به آموزش و حساسیت های کلاسیک یونانی بودند بر شهرها و دهکده های سرزمین های سوریه مسلط بودند. ویرانه های باشکوه باستانی خدایان چنگانه بر شهرهایی مانند **پالمیرا، هلیوپولیس (بعلبک)، گرسا (جریشه)** و **پترا** مسلط بودند، همچنانکه امروز هستند. شهرها و دهکده های کوچک با ردیف ستون ها و ایوان هایی که در مقیاس کوچکتر و نه ناشیانه تر شکل معماری یونانی رومی را منعکس میکردند مفتخر بودند.

معبدهای با شکوه **پالمیرا و بعلبک** احتمالاً بر شهرهایی که هنوز در آنها استوار بودند تحکم داشتند، اما آنها از جهت های زیادی چیزی بیشتر از ویرانه های بدون سقف نبودند. در **گرسا** میدان معبد شکوهمند **آرتیمیس** برای کوره های کوزگری بکار برده میشد، و همچنین میدان سنگ فرشی که دور معبد **بانوی خدای واره** بود تبدیل و برای صنایع بد بو بکار گرفته شده بود، در حالیکه معبد بسته ممنوع و متروک جایگاه مارها و شیاطین شده بود. سرزمین های سوریه و مصر بطور گسترده ای مسیحی بودند. از همه چیز گذشته **مسیحیت** در این سرزمین بنیاد گذاشته شده بود و در **آنتیوچ** بود که پیروان دین جدید برای اولین بار **مسیحی** خوانده شدند. در اولین سه قرن پس از آمدن **مسیح، مسیحی ها** با دین های دیگر در بازار بزرگ ایمان در **لوانت** رقابت میکردند. **یونانی زبان های چند خدائی زئوس و آپالو** را میپرستیدند، آرامی زبان های روستائی خدای یکسانی را میپرستیدند اما آنها را **پل یا حداد** مینامیدند بیاد خدایان باستانی که پیش از آن باستانی بودند، وقتی که برای اولین بار **اسرائیلی ها** وارد **کنعان** شدند.

در هر صورت، با فرا رسیدن قرن ششم در شهر و روستا، در کوهستان و کویر **مسیحیت** دین اکثریت بود. اجتماعهای مهم **یهودی** مخصوصاً در **فلسطین** بودند، و در مکانهایی هنوز گرد همائی های اجتماعی ای بودند که در میان آنها چندین خدائی کلاسیک بجامانده بود: مردم هنوز موزائیک های با تصویرهای مردمان باستانی افسانه وار و افسانه ها میساختند، اگر چه سخت است گفتن اینکه آیا به آنها معتقد بودند.

مسیحیت همچنین دین سلسله مراتب اداری پادشاهی بود، و این برای شکل اجتماع قابل ملاحظه بود. با رسیدن قرن ششم برای یک نفر که **مسیحی** نبود غیر ممکن بود مقام مهم دولتی داشته باشد. اما **مسیحی های سوریه** از یک گروه با تجانس خیلی دور بودند. در دوران قرن ششم، در میان گروه های گوناگون مومنان اختلافات ژرفی نمایان شد. نکته اصلی موضوع خدا بودن **مسیح** و رستاخیز او بود: آیا **مسیح** در یک زمان تماماً انسان و تماماً خدا بود، و یا او تنها یک طبیعت خدائی داشت، انسان بودن او روی زمین تنها مانند ما ظاهر شدن بود؟ ظاهراً این بحث دین جویانه گمنام شور بزرگی بر پا کرد چون تقسیم های گسترده تری را در اجتماع منعکس میکرد. با خطر کردن به اینکه یک وضعیت بزرگ پیچیده ای را خیلی زیاد ساده بنمائیم، بطور کلی موضوع این بود که آنهایی که معتقد بودند مسیح تماماً خدا و تماماً انسان است (نامیده شدند **دیوفیزیتی** چون آنها به دو طبیعت ایمان داشتند، یا **کلسدونیان** ها، بعد از شورای **کلسدون** در 451 جاییکه این دکترین برای اولین بار ساخته شد) از برگزیدگان شهری **یونانی زبان** بودند، در حالیکه آنهایی که معتقد بودند مسیح تنها یک طبیعت خدائی دارد (**منوفیزیتی**) **آرامیک زبان** های دهکده ها، مانستری های روستائی و چادرنشینان عرب بودند. همچنین تغییرات منطقه ای نیز بود: در **فلسطین** بنظر میرسید بیشتر **مسیحی ها دیوفیزیتی** بودند، در حالیکه در شمال سوریه موازنه بین دو گروه برقرار بود.

توان ورزان پادشاهی با استحکام **دیوفیزیت** بودند و **منوفیزیت ها** را براندازان و کافر در نظر می گرفتند، و آنها را متناوباً درنده وار آزار میدادند. این بدین معنی بود که بخش قابل ملاحظه ای از مردمان **مسیحی سوریه** با دولت پادشاهی بیگانه شده بودند و ضرورتاً در جهت منافع خود نمیدیدند که بر ضد تسخیر کنندگان خارجی کلیسای امپراتوری را پشتیبانی کنند. تا دور و بر 540 **سوریه** از یک دوران پیشرفت با دوام و افزایش جمعیت بهره برداری کرد. همه جا دهکده ها در حال گسترش بودند و زمین های تازه ای در حاشیه کویر به زیر کشت برده میشد. از دور و بر 540، یک قرن پیش از تسخیر **مسلمانان**، این تصویر شادی آور آغاز به تغییر کرد. در آن سال طاعون مَسری شدید و طاقت فرسائی تمام ناحیه را

فراگرفت. مرگ سریع وحشتناک بود. شهرها، جائیکه تمرکز جمعیت بیشتر بود، احتمالاً بدترین آسیب را دیدند اما همینطور که بیماری مُسری پراکنده میشد روستائی ها هم از آن رنج میبردند. احتمالاً به مردمانی که از همه کمتر اثر گذاشت بادیه نشین های کویر بودند. طاعون توسط پشه های که روی موش زندگی میکنند پراکنده میشود. در شهرها موش ها همانقدر معمولی بودند که امروز هستند؛ در چادرهای بادیه نشین ها غذای کمی برای آدمها بود و غذائی برای موش ها نبود و جائی برای پنهان شدن حیوانات مودی نبود.

در تمام باقی مانده قرن ششم و تا قرن هفتم طاعون بطور وحشتناک و منظمی برمیگشت. در غیاب آمار، غیرممکن است از ضربه ای که طاعون بسطح جمعیت زد مطمئن بود. تاریخ و رزان تخمین میزنند که مرگ سیاه، طاعونی که خاورمیانه و غرب اروپا را در 9-1348 ویران کرد، یک سوّم جمعیت را کشت. دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم که اثر طاعون قرن ششم شدتش کمتر بوده است. خیلی از شهرها و دهکده های ناحیه که زمانی شکوفا بودند میباید بنظر خالی و در حال مرگ میرسیدند. وقتیکه تسخیر کنندگان **مسلمان** وارد شهرهای **سوریه** و **فلسطین** شدند در 630 و 640 آنها احتمالاً میباید در خیابان های قدم میزدند که خار و علف در میان ستون های باستانی آن بلند شده بود و جائیکه ساکنان بازمانده در گروه های کوچک در ویرانه های قصرهای باشکوهی که اجدادشان از مسکن داشتن در آنها لذت میبردند جمع شده و چمباتمه زده بودند.

در دوران نیمه دوّم قرن ششم بیماری واگیردار تنها مشکلی نبود که سوریه با آن روبرو بود. در دوران قرن پنجم و اوایل قرن ششم روابط بین **بیزانتین** و امپراتوری **پارسی ساسانیان** بطور کلی صلح آمیز بود. هر دو قدرت به مرزهای یک دیگر و ناحیه های نفوذ یکدیگر بطرف جنوب در کویر **سوریه** و در شمال کوهستان های **ارمنستان** احترام میگذاشتند. در میانه قرن ششم، در هر صورت، جنگ آوری در مقیاس بزرگ و مخربی بین دو قدرت بزرگ آغاز شد. پادشاه **ساسانیان** چندین بار سرزمین های **بیزانتین** را اشغال کرد. در 540 پایتخت با شکوه شرق در **آنتیوچ** را ویران و غارت کرد و در 573 مرکز استان مهم در **آپاما** را فتح کرد. در هر دو مورد آنها با مقدار زیادی غنیمت برگشتند و تعداد زیادی از مردمان را به شهرهای جدید امپراتوری **پارسی** منتقل کردند.

در قرن ششم اگر روابط رو به ویرانی میرفت، در قرت هفتم خیلی بدتر شد. در سال 602، امپراتور **موریس** با تمام خانواده اش توسط سربازان شورشی کشته شدند. چندین سال پیش، امپراتور به پادشاه جوان و پر انرژی **خسرو دوّم** وقتیکه او موقتاً تخت پادشاهی خود را از دست داده بود پناه داده بود. حالا **خسرو** مرگ پشتیبان خود را بهانه قرار میدهد و دست به یک حمله ویران کننده به امپراتوری **بیزانتین** میزند. ارتش های او به یک سری پیروزی های مهم دست پیدا میکنند. در 611 ارتش های **پارسی سوریه** را اشغال میکنند، در 614 **اورشلیم** سقوط میکند و در 615 **پارسی ها** به ساحل **بسفور** در مقابل **کانستانتین پل** میرسند. در 619 **اسکندریه** را میگیرند و تمام **مصر** بدست آنها میافتد.

برخاستن دوباره **بیزانتین** انجام داده امپراتور **هراکولیس** است (41-610). او فرماندار **بیزانتین** در شمال **افریقا** بود اما در 610 با ارتش استانی خود دریانوردانه به **کانستانتین پل** رفت و تخت امپراتوری را از غاصب درنده **فوکاس** گرفت. حکومت او با مبارزه با **پارسی ها** تسلط یافته بود. بعد از چندین سال، وقتیکه بنظر میرسید ارتشهای **پارسی** غیر قابل توقف اند، در 624 وقتیکه او به پشت خط دشمن حمله میکند جریان وقایع بشدت تغییر میکند. در حرکتی بزرگ و شجاعانه و با دیدگاه استراتژیک درخشان، او یک ارتش را از دریای سیاه ترکیه به غرب **ایران** و شمال **عراق** رهبری میکند، معبد معروف **شوش** و همچنین قصر **خسرو** در **دستگرد** را ویران و غارت میکند. با مرگ رقیب اصلی او **خسرو دوّم** در 628 و تفرقه در میان **پارسیان** همچنانکه تلاش میکردند پادشاه جدیدی پیدا کنند، **هراکولیس** توانست صلحی بکند که مرزهای قدیمی را دوباره بین دو امپراتوری در امتداد رودخانه **خابور** برقرار کند. در 629 **هراکولیس** بیرون کشیدن سربازان **پارسی** را از **مصر** و **سوریه** با مذاکرات ترتیب داد و ترتیب دوباره سازی حکومت **بیزانتین** در استانهای بتازگی پس گرفته شده را داد. در 21 مارچ 630 او بزرگترین لذت پیروزی خود را برد با برگرداندن **یادگار صلیب حقیقی** به **اورشلیم** که **پارسی ها** آنرا برداشته بودند.

اگر چه **پارسی ها** قاطعانه شکست خورده بودند، فتح **سوریه** و **فلسطین** اثر تخریبی زیادی بر توانائی **بیزانتین** در **لوانت** داشت. بکنار از خون ریزی که جنگ آوری باعث شده بود، بنظر میرسد خیلی از برگزیدگان **یونانی** زبان به شمال **افریقا** و **روم** مهاجرت کرده بودند.¹ جنگیدن خیلی ویرانگرانه بود، مخصوصاً در شهرها، اما شاید از همه مهمتر از دست رفتن سنت مدیریت و حکومت امپراتوری بود. در بیشتر دوران ماموریت دینی **محمد**، **پارسی ها** بر **سوریه** و **فلسطین** حکومت میکردند نه **بیزانتینی ها** و دو سال پیش از مرگ پیامبر در 630 بود که کنترل **بیزانتین** بر **سوریه** و **فلسطین** دوباره تثبیت شد. اگر چه این کنترل میباید خیلی پراکنده میبود، و شاید مناطق زیادی بودند که بسختی دولت **بیزانتین** و یا یاد بودی از حکومت امپراتوری در آنها وجود داشت، و علتی وجود نداشت تا به **کانستانتین پل** وفادار باشد. حتی همچنانچه دولت **بیزانتین** به آرامی داشت دوباره تثبیت میشد، اختلافات دینی که **سوریه** را در قرن ششم تقسیم کرده بود دوباره پیش آمدند.

امپراتور **هراکولیس** مصمم بود تا ئید دین ورزی **کانستانتین پل** را در میان مردمان **مسیحی** اجرا کند که در میان آنها تا اندازه وسیعی موضع دکترای او رد شده بود.

کنترل **بیزانتین** روی **سوریه** برای بیش از 500 سال تثبیت شده بود. اگر **اسلام** 50 سال پیشتر متولد شده بود، و **مسلمانهای** اولیه اقدام به تاخت و تاز در **سوریه** و **فلسطین** در 580 کرده بودند نه در 630، شکی نیست که آنها خیلی سریع پس رانده میشدند، چونکه استانها محکم زیر اختیار دولت بود و دفاع سازمان یافته خوبی داشت. تصادف پدیدار شدن اولین ارتشهای **مسلمان** در ناحیه بلافاصله بعد از وقایع درد آلود جنگ بزرگ بین **بیزانتین** و **ایران** پیش درآمدی ضروری برای موفقیت ارتشهای **مسلمان** بود. **سوریه** ممکن بود با جنگ و طاعون ویران شده باشد اما برای بادیه نشینان **عرب** هنوز منبع شراب، روغن و گندم بود. ناحیه اطراف **غزه** و **بوسترا**، زمین های کشاورزی هم مرز کویر بود، و مدام توسط **تجار مکه** ای و **تجار** مراکز معاملاتی دیگر در شبه جزیره **عربستان** بازدید میشد.

کشور سرزمین آشنائی برای رهبران اولیه **اجتماع اسلامی** بود و طبیعی بود که **سوریه** اولین هدف برای ارتشهای جدید **مسلمان** باشد. حدیثی که پیامبر شخصاً پیش از اینکه رسالت خود را آغاز کند از **سوریه** دیدن کرده باستانی و بدرستی تأیید شده بود. پیش از پذیرفتن **مکه**، **اورشلیم** شهری از **سوریه** اولین کانون دعا کردن برای اولین **مسلمانها** بود. **ابوسفیان**، رهبر **مکه** ای های مخالف **محمد**، در اردن ملک داشت، که شامل دهکده **قیابش**، در ناحیه حاصل خیز **بلاق** در جنوب **عمان** بود، که او به عنوان پایگاه فعالیت های معاملاتی خود بکار میبرد.² شهرهای سوریه مرکزهای پخش کالا در طول حاشیه کویر بودند و خیلی از برگزیدگان جدید اسلامی از کشور دیدار کرده بودند و آنرا خوب میشناختند. وقتیکه **محمد**، در پایان زندگی خود، بدنبال ناحیه هائی بود که منابع تازه ای برای **مسلمان** ها فراهم کند، طبیعی بود که او به شمال نگاه کند. از این جهت **سوریه** خیلی از **عراق** که عده کمی از برگزیدگان **مسلمان** پیش از آغاز تسخیرها از آن دیدن کرده بودند متفاوت بود و اصولاً سرزمینی ناشناس بود.

حمله **مسلمانها** به **سوریه** به مقیاس کوچک و اما نه چندان موفقیت آمیز در دوسال آخر زندگی **محمد** آغاز شد. به دیدار کنندگان از اردن، که در امتداد "بزرگ راه شاه" مسافرت میکنند، راه باستانی در امتداد کناره حاصل خیز شرق دریای **مرده**، از **کاراک تا پترا**، درست در جنوب دهکده **موته** گورهای قهرمانان اولیه **مسلمانان** نشان داده میشود. گورها با گنبدهای زیبایشان و درخت زارشان، کاملاً جدید هستند، اما محل آنها بنظر میرسد یاد بود درست اولین رو در روئی بین **مسلمانها** و **بیزانتین** باشد. در 629 **محمد** یک گروه جنگجو را بطرف **سوریه** فرستاد، احتمالاً بدنبال غنایم در بهم ریختگی که بدنبال بیرون کشیدن ارتش **پارسی** از **سوریه** وجود داشت. همچنانچه گروه کوچک **مسلمانان** سواره بطرف شمال در بزرگ راه شاه میرفتند، آنها با یک دسته از سربازان **بیزانتین** برخورد میکنند، که بیشتر **عربهای** قبیله های محلی بودند، که بطرف جنوب و پائین جاده میرفتند تا دوباره حکومت **بیزانتین** را در آن ناحیه برقرار کنند. در زدو خورد کوتاهی در **موته**، **مسلمانها** شکست میخورند و مجبور میشوند که فرار کنند، چند تن از رهبرانشان کشته میشوند و در آرامگاه هائی دفن میشوند که امروز هنوز ما میبینیم. در میان **مسلمانانی** که فرار کردند تا در روز دیگری بجنگند **خالد بن الولید** بود، "شمشیر خدا" که بعداً آنچنان نقش مهمی در تسخیر **سوریه** بازی کرد.

شکست در **موته** برای کشور جدید **مسلمان** تحقیر کننده بود اما بنظر میرسد **محمد** را نترساند و او هنوز مصمم بود طرح فرستادن جنگجو به **سوریه** را تعقیب کند. در 630 او نیروئی را به **تبوک** در شمال **حجاز** با طرحی که بدقت ریخته شده بود اعزام کرد که ممکن بود آزمایشی برای حمله به **سوریه** باشد. در میان فرماندهان که تجربه نظامی مفیدی در آنجا کسب کرد **عمر بن العاص** بود، مردی که یک دهه بعد **مصر** را برای **مسلمانها** تسخیر کرد. هیچ شکی وجود ندارد وقتیکه فرماندهان ارشد اولیه **مسلمان** آغاز به تسخیر **سوریه** کردند، آنها سیاستی را تعقیب میکردند که از پیش پیامبر آغاز کرده بود.

بدون تاخیر بعد از مرگ **محمد**، **خلیفه ابوبکر** نیروی دیگری را به **سوریه** اعزام کرد، ماموریت نظامی که به تسخیر واقعی کشور نشانه زد. تواتر وقایع در این نقطه بطرز افراطی گنج کننده میشود. ما در باره نبردهای اصلی و درگیری های کوچک و گرفتن شهرها انبوه گسترده ای از حدیث ها را داریم. اما حقیقت اینست که راهی وجود ندارد تا زمان های طرح های متفاوت را باهم همساز کنیم که توسط ویراستاران متفاوت **مسلمان** توصیف شده است، و منابع خارجی اندکی برای دادن هرگونه راهنمایی بما وجود دارد. همانطور که تاریخ ورز توانای "عرب" **تبری** شکایت میکند وقتیکه او داستان واره های تسخیرها را جمع آوری میکرد، "در حقیقت، یکی از چیزهای آزاردهند در این تحقیق پدیدار شدن تفاوت هاست مانند آن که در بالا من به آن درباره تاریخ این نبرد اشاره کردم. چنین تفاوت هائی ظاهر میشوند چون بعضی از این نبردها در آن زمان آنچنان زیاد بیکدیگر نزدیک بوده اند."³ در پایان، ما تنها میتوانیم مطمئن باشیم که مبارزه جدی از 632 آغاز شد و هشت سال بعد، در 640، تمام **سوریه** بنوعی زیر حکومت **مسلمانها** بود بجز شهر ساحلی **کیسریا**. گزارشی که بدنبال این میاید بر پایه زمان بندی است که بطور کلی بیشتر پذیرفته شده است، اما میباید بمقدار زیادی با آن با احتیاط رفتار شود. هدف این ماموریت های نظامی اولیه اعمال کردن اختیار **مدینه** بروی قبایل **عرب** حاشیه سرزمین های سکونگها بود. در زمینهای حاصل خیز در غرب **مرز عراق** و در امتداد لبه دره **نیل** در **مصر**، مرز بین کویر و زمین کاشته نسبتاً خط معینی

هست بین این محیط زیست و دیگری. در سوریه جدائی کمتر روشن و بریده است. با حرکت از سواحل بخوبی آبیاری شده مدیترانه بسوی شرق، سرزمین کم کم بیشتر خشک میشود. در خط 200 مایلی متر ایسوهت (خطی که ماورای آن بطور متوسط کمتر از 200 میلی متر باران میبارد) کشاورزی سکونگاهی بدون آبیاری آبگام غیر ممکن است. غرب خط این ناحیه کویری با بادیه نشینان بعنوان چراگاه و کشاورزی خشک (بش) بکار برده میشود. خیلی از بادیه نشین ها کشاورزان نیمه وقت بودند، در قطعات زمین های کوچک گندم میکاشتند و همانطور حیواناتشان را میچرانیدند. سیاست جلب اتحاد بادیه نشینان سوریه ای به اسلام منجر به درگیری شدید با توان ورزان امپراتوری بیزانتین و متحدان عرب آنها شد. حرکت سیاسی خیلی آگاهانه و عمدی بود بوسیله خلیفه ابوبکر و تمام رهبران مسلمان: تمام عربها میباید با کشور اسلامی اعلان اتحاد بکنند و آنهایی که داوطلبانه متحد نشوند میباید مجبور شوند.

گفته شده است که ابوبکر چهار ارتش کوچک اعزام کرد تا مسقلاً در نواحی مرزی شرق دریای مرده و دره اردن عمل کنند، و به علامت توان ورزی پرچم به نیزه های رهبران ببندند. انتخاب فرماندهان او برای تاریخ کشور اولیه اسلامی خیلی مهم بود. یک از آنها یزید بود، پسر ابوسفیان، که او برادر خود معاویه را با خود برد. همانطور که ما دیدیم، خانواده او پیش از این در سوریه املاک داشتند و ناحیه را بخوبی میشناختند. یزید یکی از پیشوارهای فرماندهان مسلمان در تسخیرها بود، و این او و برادرش را توانا کرد تا قدرت خانواده خود را در سوریه تثبیت کنند. پیش از اینکه تسخیرها بالاخره کامل شود یزید از طاعون مرد اما نقش او را برادرش به ارث برد. پایه های قدرتی که معاویه در سوریه در دوران تسخیرها و بدون درنگ بعد از آن ساخت او را قادر کرد که خود را بعنوان اولین خلیفه اموی در 661 تثبیت کند و بر تمام دنیای اسلام از دمشق حکومت کند.

انتصاب دیگر با نتایج دراز مدت انتخاب عمر بن العاص بود، او زیرک و حیلہ گر بود تا یک جنگجوی بزرگ، حیلہ گری در گشتواره اعزام نظامی طولانی ارتش های اولیه اسلامی. او به محمد توصیه شده بود بخاطر پیشینه تجارتنی اش در غزه، و محمد او را برای جمع آوری مالیات از قبایل بین راه مدینه به سوریه انتخاب کرده بود. او انتخاب شد تا مردان خود را، که گفته شده است تعداد آنها سه هزار نفر بود و بیشتر از مدینه و مکه بودند،⁴ رهبری کند و به ناحیه ای ببرد که پیش از این با آن آشنائی داشته است. او در امتداد کنار دریای سرخ سفر کرد دورا دور تا دهانه خلیج عقبه بعد بطرف غرب رفت، بین اردن و اسرائیل که به نام وادی عرب شناخته میشد با مردان خود در فرورفتگی های ماسه ای اردو میزد. در آنجا برای رسیدن به دشت نقف از شیب تندى بالا رفتند پیش از اینکه بطرف دریا در غزه بروند. در اینجا عمر شروع به مذاکره با فرماندهان محلی کرد، احتمالاً برای گرفتن مالیات، و این روایت هست که فرمانده بیزانتین در حالیکه آنها مذاکره میکردند تلاش کرد که او را دستگیر و یا بکشد. سرانجام، در چهارم فوریه 634،⁵ جنگ میشود که در آن عمر و مردانش ارتش کوچک بیزانتین را در دهکده ای بنام داتین نزدیکی غزه شکست میدهند، و فرمانده آن را میکشد. پیروزی عربها اثر آنی بجا میگذارد. خبر ب سرعت پخش میشود، و بما گفته شده است که جمعیتی از یهودی ها در نزدیکی کیسرا آشکارا از مرگ مقام بیزانتینی و از تحقیر توان ورز امپراتوری بیزانتین شادی کردند.⁶

پیروزی مسلمانان در داتین ممکن است که در مقیاس کوچکی بوده باشد اما توان ورزان بیزانتین را به خطر جدیدی از جهت جنوب هوشیار کرد. فرماندهی سراسری با امپراتور هرکولیس بود. در این زمان او 60 ساله بود و او مطمئناً تن آسای ساکن قصرهای وسیع مجلل کانسانتین پل (بعد ها قسطنطنیه) نبود؛ بلکه، او مردی بود با مقدار فراوانی از تجربه نظامی، بخوبی به سختی نبردهای نظامی عادت داشت. او همچنین در اوج قدرت خود بود و، حتی وقتیکه اولین تاخت و تازهای مسلمانان به سوریه آغاز شده بود، برای برگرداندن صلیب حقیقی به اورشلیم پیروزی بزرگی را جشن گرفته بود. هرکولیس هرگز ارتشهای خود را بر ضد مسلمانها رهبری نکرد (اما همینطور هیچ یک از خلیفه ها ارتشهای اسلام را رهبری نکردند) اما او در پشت جبهه در سوریه، در هومز یا آنتیوچ باقی ماند تا عملیات راجهت یابی (هدایت) کند، ژنرال ها را منصوب کند و راه یابی ها را ابراز کند. گواهان عرب از هرکولیس تصویر خیلی جالبی کشیده اند.⁷ او آوازه دانائی و زیرکی و توانائی دیدن آینده را داشت. در یک داستان اشراف زاده مکه ای ابوسفیان میگوید چگونه او هرکولیس را دیده است وقتیکه او با گروهی از تاجرها از سوریه دیدن میکرده است. " ما به آنجا رسیدیم وقتیکه هرکولیس بتازگی پارسی ها را شکست داده بود و از سرزمین ها اخراجشان کرده بود و صلیب بزرگ را که پارسی ها دزدیده بودند از آنها پس گرفته بود... او بعداً هومز را ترک کرد، که ستاد او بود و پیاده رفت... تا در شهر مقدس دعا کند. وقتیکه او به اورشلیم رسید، هرکولیس به همراه اشراف زاده های بیزانتین باهم دعا کردند."⁸ در اینجا او پیروزمند اما افتاده و دین ورز نشان داده میشود.

در چندین حکایت، گفته شده است که هرکولیس بزرگی محمد را تشخیص داده بود و مسلمان میشد اگر اشراف زادهای بیزانتین آنچنان دشمن این فکر نبودند. او کلید بود، برای عربها در مقابل ارتشهای اسلام سمبل رهبران مقاومت بیزانتین بود، دشمنی باستانی. او مفتخر و مستبد نشان داده میشد اما همچنین لحظاتی را میگذراند وقتیکه تنها بدون مشاوران و درباریان میتواند ببیند چقدر مسلمانها قوی هستند و تشخیص میدهد آنها در پایان غالب میشوند. تصویری که گواهان عرب

از **هراکولیس** می‌دهند تماماً بدون همدردی نیست: او شخصی نگوینخت است که از پذیرفتن **اسلام** کوتاهی میکند و در نتیجه دوران سربلندی او با تحقیر و بازندگی پایان می‌یابد.

تا این نقطه، حمله‌های **مسلمانان** به **سوریه** در حد رخنه‌های مرزی کوچک بود. مرحله بعدی تسخیر با رسیدن **خالد بن ولید** و مردانش که بعد از رژه‌ای اجباری در پهنای کویر از **عراق** آمده بودند آغاز شد، در جائیکه او برای غنایم در پیشواره کویر تاخت و تاز می‌کرد. رژه‌وارگی **خالد** در پهنای کویر **سوریه**، شاید با پند نذر از سربازانش، مقدس و ارانه و افسانه‌ای شده است: ⁹ منابع **عربی** تاب آوردن او را درخشان کرده‌اند؛ دانشوران عصر جدید او را استاد استراتژی دیده‌اند. ¹⁰ داستانی که اغلب گفته شده است این است که چگونه او بدون آب شش روز در کویر گذراند با وادار کردن شترهایش برای آشامیدن بیشتر از آن که سیر شده بودند، و سپس چانه‌های آنها را بست تا نشخوار نکنند، بعد آنها را یکی یکی کشت تا مردانش از شکم آنها آب بخورند. در مرحله‌ای دیگر، و قتیکه **خالد** و مردانش تلو تلو خوران پیش میرفتند، و از تشنگی زیاد رنج می‌بردند، او از یکی از مردانش پرسید، **رافی**، چه کسی در این منطقه بیشتر بوده است، آیا او هیچ فکری در باره آب دارد. **رافی** گفت که آب در نزدیکی دست است: "جلو بروید و نگاه کنید برای دو تپه که مانند دو پستان زن است و بعد بروید بسوی آنها." و قتیکه به آنها رسیدند او به مردان گفت جستجو کنند برای خار پشته‌ای که مانند کفل مرد است. آنها زمین را گشتند و ریشه‌ای را پیدا کردند اما نه علامتی از درخت، اما **رافی** به آنها گفت این همان جاست و آنها باید زمین را بکنند. بزودی آنها زمین نمناک و آب شیرین کمی کشف کردند. **رافی** از کشف خیلی آسوده خیال شد، و به **خالد** گفت، "اوه فرمانده بخدا من به این سوراخ آب برای سی سال است که نیامده بودم. من یک بار پیش از این اینجا بودم و قتیکه بچه و با پدرم بودم." ¹¹ بنابراین، گزارش ادامه پیدا میکند، آنها خود را آماده کردند و به دشمن حمله کردند، که نمیتوانست باور کند ارتشی میتواند برای رسیدن به آنها از کویر بگذرد.

مشکل این گزارش و اعزام نظامی گرچه بروشنی بیان شده است اما خیلی گیج کننده است. بعضی وقت در بهار و یا اوایل تابستان 634، ما میتوانیم اطمینان داشته باشیم که **خالد** در راه خود از **عراق** به **سوریه** از کویر گذشته است، که آن کار برجسته نظامی و تاب آوردنی بیاد ماندنی است و رسیدن او به **سوریه** عاملی مهم برای موفقیت ارتش **مسلمان** در آنجا بود. مسئله در این است که بعضی منابع اظهار میدارند که او از راه طولانی جنوب بوسیله **دامت الجندل** رفت، در حالیکه دیگران کاملاً اطمینان دارند که او از شمال از راه **پالمیرا** گشتواری خود را انجام داده است. هر دو طرف استدلال خوبی دارند و بسادگی دانسته نیست کدام گزارش درست است.

داستان واره‌های عربی جایگاه افتخار را به **خالد** می‌دهند بعنوان فرماندهی که موثرترین رهبری را ارائه داده است، حتی بعد از اینکه **عمر** او را از فرماندهی عالی برکنار کرد و **ابوعبیده** را جانشین او کرد. این **خالد** بود که با آمدنش تمام ارتش‌های **مسلمان** را متحد کرد، این **خالد** بود که تسخیر **دمشق** را با باز کردن دروازه شرقی آن آغاز کرد، و این تاکتیک‌های ابدائی **خالد** بود که نبرد **یارموک** را برد. او پیش رفت تا نقش رهبری در فتح **هومز** و **چالکیس** (قیناسرین) بازی کند. شهرت او بعنوان یک ژنرال بزرگ نسل‌ها ادامه پیدا کرد و خیابان‌ها بنام او در تمام دنیای **عرب** نام گذاری شد. با وجود انجام داده‌های او، در هر صورت، شهرت او در منابع گوناگون است. او از یک خانواده اشرافی تر **مکه** بود و مانند سایر مردم طبقه خود شدیداً به **محمد** با سخنوری عدالت اجتماعی و سادگی یکتا پرستی مشکوک بود. او یکی از دیگر شده‌های اولیه به **اسلام** نبود؛ در حقیقت، او در میان دشمنان **محمد** بود، و عملاً در نبرد **احد** بر ضد **محمد** جنگیده بود، اما بعد از آن بزودی او به **اسلام** دیگر شد. و قتیکه به **اسلام** دیگر شد **مسلمان** متعصبی شد و آغاز به پشتیبانی از کشور جدید **مسلمان** با استعداد نظامی قابل ملاحظه اش کرد. بدستور **محمد** او یکی از معروفترین مجسمه‌های باستانی، تصویر خدایگان زن **الاوزا** را در **نخلا** نزدیک **مکه** ویران کرد. او مورد اعتماد خلیفه اول **ابوبکر** بود و فرماندهی ارتشی که با قبایل شورشی **عرب** در دوران **ردا** می‌جنگید با اعتماد به او داده شده بود. او پیروزی‌های بزرگی داشت اما برای بیرحمی و بعضی وقتها واکنش‌های عجولانه خیلی زیاد شهرت یافته بود: در یک گاه او اشتباهی گروهی **مسلمان** را قتل عام کرد و خلاف را با ازدواج فوری با بیوه یکی از کسانی که کشته بود افزودن کرد. ¹² بعدها شهرت او توسط **مسلمانان** اولیه آسیب دید، بطور معین توسط خلیفه **عمر**، که بشدت معتقد بود تعهد زود به **اسلام** برای هرکسی که آرزوی رهبری داشت ضروری بود، بعدها دیگر شدن به **اسلام** کافی نیست، و کمی تحقیر برای آنها نادرست نیست. داستانی تلاش **خالد** را برای شرح دادن زندگی و دوباره سازی خود نشان میدهد. در گفتگویی با یک ژنرال ارمنی **جرجی** اندکی پیش از نبرد **یارموک**، **خالد** مجبور میشود به زندگی حرفه‌ای خود دادواری بدهد و توضیح دهد که چرا مردمان او را بنام "شمشیر خدا" مینامند.

خدا پیامبر خود را فرستاد، که ما را فراخواند، اما ما از او پرهیز کردیم و بخوبی از او دوری کردیم.

پس از آن بعضی از ما او را باور کردیم و او را دنبال کردیم، در حالیکه دیگران از او دوری کردند و او را دروغگو خواندند. آنهایی که او را دروغگو خواندند، از او اجتناب کردند و با او جنگیدند. پس از آن خدا قلب و موی سر ما را گرفت و راهنمایی کرد ما را بسوی او که خدا را دنبال می‌کرد. **محمد** به من گفت "تو شمشیری هستی در

میان شمشیرهای خدا که خدا کشیده است بر ضد چند خدائی ها"، و او برای پیروزی من دعا کرد. بنابر این من نامیده شدم شمشیر خدا چون من بیشتر از هر مسلمانانی دشمن چند خدائی هستم.

خالد از **ابوبکر** دستور گرفته بود که رژه وار هر چه زودتر که ممکن است برای کمک به تسخیر سوریه برود، که حالا به مرحله چگونگی (بحرانی) رسیده بود. در روز **عید پاک**، 634 (24 آپریل)، او و نیروهایش بناگهانی نمایان شدند و بر سر **مسیحی های غسانید متحدین بیزانتین** ریختند، که جشنواره چمن های سرسبز و گل های بهار را در چمن زارهای رحیت در دست شمال **دمشق** جشن گرفته بودند.¹³ او سپس به طرف جنوب چرخید تا به فرماندهان دیگر **مسلمانان** بپیوندد که پیش از این در **سوریه** عمل میکردند، و بنظر میرسید زیر فرمان او متحد شده بودند تا با مبارزه جوئی که ارتش امپراتوری **بیزانتین** میخواست به آنها تحمیل کند روبرو شوند. آنها با حمله به شهر **بوسترا** آغاز کردند.¹⁴

بوسترا درست در شمال مرز **سوریه** و **اردن** امروزی قرار دارد در سرزمینی صاف و حاصل خیز که سنگ های سیاه بزرگ در آن ریخته شده است که ویژگی بیشتر این ناحیه است. در شمال شهر کوههای آتشفشانی **هارون** برخاسته است که از دیوارهای شهر بروشنی نمایان است. اگرچه کوهستانها خشن اند و مخصوصاً اگر بلند نیستند، مانند بسیاری از ناحیه های آتشفشان دیگر در آنها قطعات زمین با خاک فوق العاده حاصل خیز وجود دارند. سرزمین دور افتاده **بوسترا** نزدیکترین ناحیه به **عربستان** بود که میتوانست گندم، روغن و شراب بادیه نشین ها را که آرزو میکردند تامین کند. شهر بخاطر پایگاه معاملات بودن ثروتمند شده بود و این اعتقاد به گسترده وجود داشت که **محمد** در جوانی شخصاً از این شهر دیدن کرده بود و در آنجا افسانه های ایمان **مسیحیت** توسط مانکی بنام **باهیرا** به او آموزش داده شده بود. **بوسترا** همچنین یک مرکز سیاسی بود. وقتیکه امپراتور **روم تروهان** پادشاهی **نباتیه** را در 106 ضمیمه کرد و تبدیل به استان **عربی روم** کرد، او مرکز آن را از **پترا** دور دست در جنوب به جائیکه بیشتر در دسترس بود (که در دسترس از روم باشد) شهر **بوسترا** تغییر داد. خرابه های شهر باستانی **بوسترا** که با سنگ های سخت جان نابود نشدنی سیاه ساخته شده است در میان کوبنده ترین بازماندهای باستانی در خاور نزدیک هستند. تاتر بزرگ **رومی** تقریباً دست نخورده باقی مانده است، که مرکز قلعه قرون وسطی بعدی را شکل میدهد. ستون ها و زمین های سنگ فرش شده دلالت بر مسیرهای خیابان های باستانی میکنند، و باقی مانده حمام ها و تعدادی کلیسای مهم مسیحی در آنجا وجود دارد، که شامل کنترال دایره وار باشکوهی میشود.

روشن نیست که آیا **بیزانتین** حضور امپراتوری را در **بوسترا** بعد از رفتن **ساسانیان** دوباره تثبیت کرده بود یا نه. بنظر میرسد که شهر مقاومت اندکی کرده باشد، و در پایان می 634 با **مسلمانها** صلح میکند، و شهروندان موافقت میکنند تا مالیات سالیانه بپردازند. این اولین شهر اصلی در **سوریه** بود که توسط تسخیرکنندگان گرفته شد.

بعد از تسلیم **بوسترا**، نیروهای **مسلمان** رژه وارانه به غرب رفتند تا به **عمر بن العاص** ملحق شوند. **عمر** بعد از پیروزی در **داتین** حالا با نیروی بزرگی از **بیزانتین** روبرو بود که در جنوب غربی **اورشلیم** در راه **غزه** گردهم آمده بودند. **خالد** و دیگران ظاهراً بدون اینکه با مقاومتی روبرو شوند از دره **اردن** گذشتند و به **عمر** و مردان او پیوستند. ارتش **مسلمان** روپیم رفته، در یک منبع گفته شده است، تقریباً نیروی 20000 نفری بودند زیر فرمان **عمر** و او تنها ژنرال **عرب** است که در منابع از او یاد شده است با تصویری یکنواخت از او در زیرکی و هوشمندی. گفته شده است که **عمر** شخصاً اردوی دشمن را جاسوسانه بررسی میکرد و یا ماموران خود را میفرستاده است تا چنین بکنند، در حالیکه ژنرال **بیزانتین** بعنوان کسی برابر خود در مهارت حرفه ای به او پیام نوشتاری میفرستاده است.¹⁵ دیدار ارتشها در جائی اتفاق افتاد که منابع عربی آن را **اچندیان** مینامند، و نبرد تعیین کننده ای در گرفت. ما هیچ اطلاعات تفصیلی در باره طبیعت نبرد نداریم اما آشکار است که **بیزانتینی ها** شکست خوردند و باقی مانده نیروهایشان به **اورشلیم** و دیگر شهرهای قلعه وار عقب نشینی کردند. خبر پیروزی **مسلمانها** بگونه ای گسترده بدور دستها رسید، و بنظر میرسد نبردیست که در وقایع نگاری **فرانسوی فردگار** که بیست سال بعد در **فرانسه** نوشته شده است به آن اشاره شده است. او جزئیاتی جالب و احتمالاً حقیقی را میافزاید که **"ساراسنز، بادیه نشینان"** (**مسلمانها**) به **هراکولیس** پیشنهاد دادند که غنایم جنگی را که بتازگی از مردان شکست خورده او گرفته اند به او بفروشند اما امپراتور از پرداختن پول برای هیچکدام از این کالاها دزدیده شده خود داری کرد.¹⁶ وقایع نگار همزمان **سیاس ارمنی** میگوید که چگونه نیروهای **بیزانتین** از امپراتور دستور داشتند تا در حالت تدافعی باقی بمانند.¹⁷ بجای آن، از راه رودخانه اردوگاه خود را ترک کردند و به شهر **پلا** در شرق رودخانه پناه بردند. **پلا** شهری ثروتمند در دره زمینهای حاصل خیز اردن بود و دژی بود با دیوارهای برخاسته بلند دور خیابان های کلاسیک یونانی و ایوان ها در کف دره که آن به آسودگی قابل دفاع بود. در اینجا دوباره به آنها حمله شد. طبق معمول، جریان نبرد بطور کلی روشن نیست اما بعضی از مشخصاتش بیاد مانده است. سربازان **بیزانتینی** از دره **اردن** از **سیتو پولیس** در کناره های جنوبی گذشتند و، برای اینکه تعقیب **مسلمانها** را به تاخیر بیندازند، بعضی از سدهای آب یاری را شکستند و آب را به زمین های مسطح کف دره رها کردند تا دریائی از گل بشود.¹⁸ **مسلمانها** که نمیدانستند **بیزانتینی ها** چه کرده اند به حمله ادامه دادند و اسب های زیادی از آنها در گل گیر کردند، "اما خدا به یاری آنها آمد". در پایان، این **بیزانتینی ها** بودند که در گل گیر کردند و خیلی از آنها قتل عام شدند.

حالا باقی مانده نیروهای **بیزانترین** به **دمشق** عقب نشینی کردند. و **مسلمانها** آنها را تعقیب کردند. محاصره **دمشق** نمونه ای شد برای تسخیر **سوریه**. بخاطر توضیح مفصل منابع و نگهداری ساختار شهر ما با گستردگی قابل ملاحظه ای میتوانیم رد پیشرفت محاصره را دوباره تعیین کنیم. دیوارهای **دمشق رومی** از آن زمان و یا در مبدائی پیش از آن منظمآ دوباره سازی شده اند و هنوز بطور عمده دست نخورده باقی مانده است. تنها در پایانه غربی آن که شهر در زمان **عثمانی** ها توسعه پیدا کرده است مدار باستانی آن شکسته شده است. تمام دروازه های باستانی بغیر از یکی از آنها بجا مانده است و همان نام ها را امروز دارند که در منابع اولیه **عربی** داشته اند: نمونه ای شگفت انگیزی از تواتر جغرافیای شهری و معماری تقریباً در دوران چهارده قرن. بما گفته شده است که **خالد بن الولید** در دروازه شرقی (**باب شرق**)، **عمر بن العاص** در دروازه **سینت توماس (باب تمع)**، **ابو عبیده** در دروازه ای که حالا ویران شده **جیبه** در جهت غرب و **یزید بن ابوسفیان** در **دروازه کوچک** و **دروازه کیسان** در جهت جنوب مستقر شده بودند.

مسلمانها همچنین نیروئی را در شمال **دمشق** برای احتیاط مستقر کردند. که ثابت شد این حرکت هوشمندانه ای بود است چون **هراکولیس**، که گفته میشود در این زمان در **هومز** بود، یک نیروی سواره نظام فرستاد تا محاصره را بشکنند اما با آنها مقابله شد و هرگز به شهر نرسیدند.¹⁹ دقیقاً معین نیست چه مدت محاصره بدر از کشیده است. بی توجهانه، منابع **عربی** تخمین های گسترده متفاوتی میزنند، هر چیز از چهار ماه تا چهار ده ماه. بنظر نمیرسد که **مسلمانها** موتورهای گردگیری داشتند، و یا هیچ ابزاری بیشتر از طناب ها و نردبان ها، حتی نردبان ها میباید از مانستری های همسایه قرض میشد.²⁰ بنظر میرسد تمام کاری که حمله کنندگان میتوانستند بر ضد دیوارهای قابل ملاحظه **رومی** انجام دهند برپا کردن راه بندان بود و امیدوار باشند که قحطی، کسلی و یا نزاع داخلی باعث شود که مدافعان تسلیم شوند. وقتیکه روشن شد نیروی کمکی نمیاید و پدیدار نمیشود، مدافعان شهر دچار یاس شدند. برطبق یک گزارش، پایان فرا رسید وقتیکه فرزند **پاتریکیوس** (فرمانده **بیزانترین**) بدنبال آمد او به سربازانش اجازه داد تا آسودگی کنند و با خوردن و نوشیدن جشن بگیرند. **خالد بن الولید** که همواره مراقب و منتظر فرصت بود و دقیقاً میدانست در شهر چه میگذرد، تصمیم گرفت از فرصت استفاده کند. او طناب ها و نردبان ها را با خود داشت. بعضی از مردان او با بکار بردن پوست باد کرده حیوانات برای گذشتن از خندق به دروازه نزدیک شدند. آنها طناب های خود را بدور کنگره ها انداختند و خود را از دیوار بالا کشیدند، و طناب ها را پشت سر خود جمع کردند تا دیده نشوند. سپس، با دادن علامتی، و فریاد **الله اکبر** (خدا بزرگ است) به دروازه حمله کردند و دوازه بانها و هر کس دیگر را که مقاومت کرد کشتند.

در این میان، در پایان دیگر شهر، **دمشقی** ها آغاز به بازکردن مذاکرات برای تسلیم صلح آمیز شهر کردند و از جهت غرب سربازان **مسلمان** به شهر وارد شدن را آغاز کردند. دو گروه، مردان **خالد** از جهت شرق و دیگران از طرف غرب، در مرکز شهر در بازار باستانی بهم رسیدند و مذاکرات را شروع کردند. شرایط گذاشته شد، در مقابل پرداخت خراج **مسلمانها** با مردم شهر صلح کردند. اموال خزانه امپراتوری به نفع تمام **مسلمانها** مصادره شد، و "فای" شد (ثروت مشترک اجتماع **مسلمانان**).²¹ طبق معمول تراجی بود که میباید تقسیم میشد و فرماندهان مراقب بودند که سهمی برای کسانی که در جاده شمالی مستقر شده بودند نگهدارند، چون اگر چه آنها نقشی مستقیم در محاصره بازی نکردند اما حضور آنها سهمی داشت در پیروزی و آنها تاراج خود را کسب کرده بودند. داستان های پیچیده ای که از گرفتن **دمشق** جوانه زد، از دو پایانه مختلف و از دو راه متفاوت، ممکن است تلاشی باشد برای حل یک موضوع پر آزاری که آیا شهر با زور گرفته شده است و یا با عهد نامه (نگاه کنید به، صص 18-20). در این مورد توانورزان بنظر میرسد کوشش کردند به سازشی برسند که به آنها اجازه داد که نه این باشد و نه آن دیگری.

گزارش سقوط **دمشق** همچنین انعکاس تقسیم وفاداری در میان مردمان بود. شهر مرکز توان امپراتوری بود و فرماندار نظامی را خود امپراتور منسوب کرده بود، اما خیلی اگر نه بیشتر ساکنان **عرب های مسیحی** بودند. آشکار است که خیلی از **مسیحی های عرب** وفاداریشان دو پاره شده بود و آنها احساس نزدیکی بیشتری به **عرب های بیرون دیوارهای شهر** میکردند تا به **یونانی ها** و **ارمنی ها** که بخش بزرگی از نظامیان پادگان را تشکیل میدادند. توضیح هر چه میخواهد باشد، روشن است که **دمشق** از بمباران، کشتار و غارت وحشتناک گریخت. در قرنی که بدنبالش آمد، **دمشق** پایتخت تمام دنیای اسلام شد و وارد آن چیزی شد که عصر طلایی اش بود.

طبق معمول دور و بر سقوط **دمشق**، تواتر زمانی وقایع در اینجا بشدت نامعین است، **ابوبکر کهنسال**، جانشین **محمد** و اولین خلیفه اسلام، در **مدینه** میمیرد. ما میدانیم که مرگ او در جولای 634 اتفاق افتاد. چیزی که کمتر روشن است این است که این در چه مرحله ای از داستان تسخیرها است، اما چندین گزارش هست که خبر به ارتش های **مسلمان** در **سوریه** در طی دوران محاصره رسید. خلیفه جدید **عمر** سختگیر و مهیب بود، که در گزارش های زیادی بعنوان استاد و طراح پشت سر فکر تسخیرها تصویر شده بود. در میان نیروهای مستقر در **سوریه** هیچ مخالفتی با جانشینی او وجود نداشت و خلیفه جدید فکر روشنی برای فرماندهی داشت. همانطور که ما دیدیم **عمر** به **خالد بن الولید** بشدت بیعلاقه بود. این واقعیت که **خالد** آنچنان درخشان برای خواست های اسلامی برای ردا در شرق **عربستان** و همچنین در **عراق** و **سوریه**

جنگیده بود اندک اثری برای بهبود موقعیت او در مقابل خلیفه جدید نداشت. او ناگهان دستور داد تا **خالد** از فرماندهی برداشته شود و به **مدینه** برگردد. در یک گزارش، **ابوعبیده**، که حالا بجای **خالد** به فرماندهی عالی منتصب شده بود، دستور گرفت تا بخواهد که **خالد** میباید اعتراف کند که دروغگو هست. اگر او رد کرد، چنانچه او مقید است که بکند، عمامه او باید از سرش کشیده شود و نصف دارائی های او مصادره شود. وقتیکه تیمسار بزرگ با این اخطار نهائی روبرو شد برای مشورت کردن در خواست وقت کرد، نه با دوستان و زیردستانش چنانچه تصور میشود، بلکه با خواهرش. خواهر او بروشنی میدانست که **عمر** از برادر او نفرت دارد و اگر او اعتراف کند که دروغگو است او بیک سانگی از کار برکنار خواهد شد. دلیلی وجود نداشت برای پذیرفتن خلاف هائی که او معتقد بود مرتکب نشده است تا خلیفه را با خود همراه کند. برای یک انعکاس جالب قدرت خلیفه و اتحاد **مسلمانها**، **خالد** احساس کرد که او انتخابی ندارد مگر رفتن به **مدینه**. یک ژنرال **بیزانتینی** در موقعیت **خالد** براحتی احتمالاً شورش میکرد و از سربازانش میخواست تا از او برای گرفتن تاج و تخت پشتیبانی کنند. برخلاف آن، بزرگترین ژنرال ارتش **مسلمان** فروتنانه برکناری و تحقیر خود را میپذیرد. وقتیکه او به **مدینه** میرسد، **عمر** کینه جوئی خود را دنبال میکند. هرگاه او **خالد** را میدید او را سرزنش میکرد که: "**خالد**، دارائی های **مسلمانها** را از دست آنها کشیده و گرفته است!"، که **خالد** فروتنانه به آن جواب میداد که او هیچ "دارائی **مسلمانی**" را ندارد. در پایان به توافق رسیدند، که در آن **خالد** تمام دارائی خود را میداد و تنها برای او ابزار نظامی (ادات) و برده ها (رقیق) باقی میماند. او بزودی به **سوریه** برگشت، و در نبرد **یارموک** و بعد از آن فتح **هومز** و **چالکیس** نقش بزرگی بازی کرد جائی که او در پایان ساکن شد. در پایان گفته شده است که **عمر** تشخیص داد "شمشیر خدا" را آورده کرده است و **ابوبکر**، که **خالد** را پشتیبانی کرده بود، قضاوت درستی از این مرد داشته است.²² ژنرال بزرگ با آرامش در 642 مرد، یک فرمانده درخشان و بیرحم، اما کسانی که **مسلمانها**ی مومن تر بودند هرگز با او کاملاً احساس آسودگی نمیکردند. در این میان، امپراتور **هراکلیس** تلاش بزرگ دیگری را آماده میکرد برای بیرون راندن اشغالگران **مسلمان** از **سوریه**. بعد از سقوط **دمشق** او به **آنتیوچ** در شمال **سوریه** عقب نشینی کرد، پایتخت سنتی تمام ناحیه. او در اینجا ستاد خود را برپا کرد و آخرین جنگ خود را جهت سازی کرد. **بیزانتینی** ها تمام سربازانی را که میتوانستند فرا بخوانند جمع آوری کردند. منابع **عربی** شماره های بزرگی میدهند بیش از 100000 نفر،²³ اما در مقایسه با سایر ارتش های **بیزانتین** در این دوران آشکار میکند که این اغراق بزرگی است، و شماره ای بین 15000 تا 20000 بیشتر احتمال دارد. ارتشها از مجموعه ای از مردان متفاوت ترکیب شده بودند. در آن **یونانی** های **بیزانتینی** بودند زیر فرمان **تئودور تریپوریس**، واحد بزرگی از سربازان **ارمنی** زیر فرمان **جورجی**، و متحدین سنتی **بیزانتینی** ها، **عرب** های **مسیحی** محلی که پادشاه **غسانی** ها **جابال بن آیحام** آنها را رهبری میکرد. فرمانده کل **ارمنی** بود **بنام واهان**. بخش های مختلف ارتش به زبانهای مختلف حرف میزدند- **یونانی**، **ارمنی** و **عربی** - و آنها احتمالاً پی برده بودند که برای گفتگو کردن با یکدیگر مشکل دارند. همچنین در آنجا تفاوت های مذهبی و فرهنگی گسترده ای وجود داشت. **یونانی** ها و **ارمنی** ها از سکونگاه ها میآمدند، احتمالاً با گذشته ای دهکده ئی و روستائی و به سرزمین های با ارتفاع، با زمین کوهستانی برای زندگی و نبرد کردن عادت داشتند. از جهت دیگر، **عرب** ها بادیه نشین بودند و به جنگ آوری متحرک کویری عادت داشتند. تمام سربازان پیشواری **مسیحی** داشتند اما از دیدگاه **ارتودوکس** های **بیزانتینی** **ارمنی** ها و **عربهای مسیحی** کافر بودند. واقعاً تا چه مقدار این گوناگونی بر سرانجام ارتش **بیزانتین** اثر گذاشت روشن نیست اما منابع موج میزنند از شایعات بی مهری، **جورجی** به دست **خالد بن الولید** در شب نبرد به **اسلام** دیگر میشود و **عربهای مسیحی** در طی نبرد بسوی **مسلمانها** میروند. منابع **عرب** همچنین میگویند که سربازان **بیزانتینی** بهم زنجیر شده بودند تا نتوانند فرار بکنند، اما این داستان در گزارش های زیادی از تسخیرها پیدا میشود، و برای مقایسه تناقض آمیز **مسلمانهای** آزاد و برانگیخته شده با سربازان خودپسند دشمنانشان بکار برده میشود: هیچ گواه واقعی وجود ندارد برای بکار گرفتن چنین فکر غیر عملی، اگر چه ممکن است از دورانعکاسی باشد از روش چسباندن سپرهای پیاده نظام بیکدیگر تا دیواری برای حمایت از خود درست کنند.²⁴

ارتش **بیزانتین** احتمالاً در **هومز** گردهم آمدند و رژه واره از دره **بکا** به جنوب رفتند، و از **بعلبک** با معبدهای چندین خدائی بزرگش گذشتند- حالا بدون پرستنده اما هنوز در پوسیدگی اش باشکوه- و همینطور بسوی **دمشق** رفتند. با پیش بینی رسیدن این نیرو، **عربها** بنظر میرسد از شهر بیرون رفتند، و اجازه دادند تا **بیزانتینی** ها بدون مخالفتی آن را اشغال کنند. ما هیچ اطلاعاتی نداریم که آنها شهر را در چه وضعی یافتند اما گزارش های کشمکش هست بین فرمانده **بیزانتین** که در خواست آذوقه برای مردان خود میکرد، که رفتار معمولی **بیزانتین** بود، و مدیر مالی محلی، **منصور عرب**، ادعا میکرد شهر منابع کافی ندارد تا آنها را تغذیه کند. مطمئناً ارتش **دمشق** را پایگاه خود نکرد اما بطرف جنوب رفت.

ارتش **بیزانتین** در **جیبیا** در ارتفاعات **گولان** گرد آمد. این چراگاه سنتی تابستانی **غسانی** ها بود. بر طبق بهترین دوبار سازی احتمالی، حالا این آگست 636 بود و **گولان** غذا، آب و چراگاه شدیداً مورد نیاز ارتش را فراهم میکرد. در این میان نیروهای **مسلمان** برای روبرو شدن با ارتش **بیزانتین** خود را آماده میکردند و گرفته های پیروزی های تازه را نگه داشته بودند. ارتش آنها هم در **گولان**، در جنوب شرقی **بیزانتینی** ها، گرد آمدند. حالا ارتشهای مختلف **مسلمان** گرد هم آمدند

زیر فرمان **ابوعبیده**، یا احتمالاً **خالد ابن الولید**. **یزید ابن ابوسفیان** و **عمر بن العاص** هر کدام سپاه های خود را رهبری میکردند. بر پایه منابع **مسلمان**، ارتش **مسلمان** تقریباً 24000 نفر بودند. با دیدگاه کم کردن تعداد از طرف ارتش **بیزانتین**، ممکن است که اندازه دو ارتش خیلی باهم متفاوت نباشند.

نبردی که بین ارتش های **مسلمان** و **مسیحی** در گرفت بطور کلی بنام **نبرد یارموک** دانسته میشود و در تابستان 636 تاریخ گذاری شده است.²⁵ **نبرد یارموک** در **ردیف نبرد قادسیه** است، یکی از جنگ های بزرگ که پیروزی **مسلمان** ها را در هلال حاصل خیز نشانه میزند. مانند **قادسیه**، گزارش های عرب گسترده و گیج است و بسختی میتواند روشن کند دقیقاً چه اتفاقی افتاده است. گزارشی همزمان و یا سزاوار اتکا از دیدگاه **بیزانتین** وجود ندارد. منابع **مسلمان** گفته اند که هر دو طرف با تعصب دینی برانگیخته شده بودند. در حالیکه **بیزانتینی** ها در اردوی نهبانی شده خود برای جنگ آماده میشدند، "کشیش ها، دیکان ها و مانک ها آنها را تشویق میکردند که زاری کنند برای سرنوشت **مسیحیت**".²⁶ در طرف دیگر، **خالد بن الولید** به مردانش گفت: "این یکی از نبردهای خدا است. نباید در آن غرور و یا کار نادرست باشد. تکاپویی مخلصانه کنید، خدا را در کار خود بجوئید، چون امروز هر چه ماورای آن وجود دارد همچنین داراست {بعد از زندگی}، و در ادامه آنها را تشویق کرد در کنار یکدیگر باشند و هماهنگ بجنگند."²⁷

رودخانه همیشه روان **یارموک**، از دشت **حران** به دره **اردن** جریان دارد، در جنوب دریای **جلیله**. رودخانه در مسیر پائین رفتن از شکاف دره، دره را خورده است و پرتگاه های بلند و عمیقی در هر جهت درست کرده است. در شمال آن شماری از دره های کوچک وجود دارد که **وادی الرقاد** در میان آنها قابل ملاحظه است. این دره های تنگ جریان نبرد را تعیین کردند و برای شکست خوردگان مصیبت بار بودن این دره ها ثابت شد، و قتیکه آنها اقدام به فرار از صحنه کردند. مکان واقعی نبرد، بین دره **یارموک** در جنوب و **گولان** در شمال، زمین تپه های سنگواره ای هست با دهکده ها و مزرعه های این جا و آنجا. در واقع، زمین برای بازی مانور سواره نظام مناسب بود، اما همچنین با درخت و سنگ برای مردان و غافل گیر کردن پنهان گاههانی فراهم میکرد. از 1948 این مکان از جهت سیاسی خیلی حساس شده است، بین **مرز سوریه** (در شمال رودخانه)، و **اردن** (جنوب رودخانه) و **گولان** اشغال شده **اسرائیل** قرار گرفته است. این دسترسی به میدان نبرد را برای تاریخ و رزان خیلی مشکل کرده است. در هر صورت همیشه این چنین نبوده است، پیش از **جنگ اول جهانی**، و قتیکه تمام ناحیه جزئی از امپراتوری **عثمانی** بود، شرق شناس بزرگ **ایتالیایی لیون کتانی**، **پرنس سرمونتی**، میدان جنگ را بازدید کرده بود. او مشاهدات دست اول و دانش خود را از منابع عربی بکار برد تا مکان جغرافیایی نبرد را تعیین کند، که پایه بیشتر گزارش های **موجه مدرن** را شکل داده است.²⁸

نبرد یارموک یک سری درگیری ها بود که احتمالاً بیش از یک ماه به درازا کشید و منجر به جنگ بزرگ در پایان آگست شد.²⁹ اولین رودروئی در **جیبیا** اتفاق افتاد، که بعد از آن **مسلمان** ها بشرق بطرف **درا** عقب نشینی کردند. بدنبال آن دوره ای از انتظار و کشمکش بود و در حالیکه **بیزانتینی** ها ارتش خود را آماده میکردند کوشش کردند در رده **مسلمانها** شکاف ایجاد کنند. بنظر میرسد جنگ واقعی و قتیکه **مسلمانها** وانمود کردند که از موضع خود عقب نشینی میکنند و با حيله عناصری از ارتش **بیزانتین** را به زمین های ناهمواری کشیدند، که در آنجا غافل گیر شدند، آغاز شد. در دوران ضد حمله **مسلمانها**، سواره نظام **بیزانتین** از پیاده نظام جدا شد، که سواره نظام **مسلمانها** را توانمند کرد تا قتل عام بزرگی از سربازان پیاده بکند در حالیکه سواره نظام راه خود را از میان رده های **مسلمانان** باز میکرد.³⁰ گفته شده است که **خالد بن ولید** سواران نظام **مسلمان** را طوری سازمان بندی کرده بود که "دستور نبردی بود که **عربها** تا بحال بکار نگرفته بودند". او سواره نظام را در دسته های (کرداس) کوچک تقسیم کرد، بین شماره های 36 تا 40، ظاهراً آنچنانکه تعداد آنها زیاد تر از آنچه هستند در چشم دشمن پدیدار شوند.³¹ **بیزانتینی** ها ممکن است همچنین بخاطر طوفان شن نظم شان بهم ریخته باشد. ارتش اصلی **بیزانتین** حالا بطرف غرب رانده شده و بین دره های سنگ لاخ **وادی الرقاد** و **وادی آلان**، با صخره های شکاف دار **یارموک** پشت سر آنها گاز انبر شده بود. و قتیکه **خالد بن الولید** **پل رومی** بروی **وادی الرقاد** را گرفت هر انتظار عقب نشینی بسوی غرب ویران شد، و نیروهای **مسلمان** بسوی اردوی **بیزانتین** در **یقسا** در راه دریای **جلیله** پیشروی و هجوم بردند. همچنانکه دشمن بر مزیت خود در جهت هدفش میافزود، با شایعه رفتن **عربهای مسیحی** بسوی **مسلمانها** نیروهای **بیزانتینی** روحیه شان را بیشتر از دست دادند. روحیه شکسته شد و نیروهای **بیزانتین** تمام انسجام خود را از دست دادند. گزارش هایی از سربازانی که از پا افتاده و افسرده بروی زمین نشسته بودند هست، که آنها در شغل خود را پیچیده بودند، و برای این واقعیت زاری میکردند که آنها توانائی این را نداشتند تا از **مسیحیت** دفاع کنند و منتظر مرگ بودند.³² دیگران به پائین دره های **وادی** رانده شدند. **مسلمانها** زندانیان کمی گرفتند.

شکست در **یارموک** برای **بیزانتینی** ها مصیبت بار بود و خبر آن بطور گسترده ای به دور دست ها رسید. در فرانسه دور افتاده، نویسنده وقایع نگاری **فردگار** بیست سال بعد نگارید بعنوان شکست وحشتناک او ارتش **مسلمان** را 20000 مرد نیرومند بیان میکند. بر پایه گزارش او، "شب پیش از نبرد ارتش **هراکولیس** با شمشیر خدا زده شد: 52000 نفر از مردان او در جانیکه خوابیده بودند مردند". شگفت آور نیست که، **بجامانگان** بشدت دل و جرئت خود را از دست

دادند. " وقتیکه روز بعد در لحظه آغاز نبرد این مردان دیدند که چنین بخش بزرگی از نیروی آنها گرفتار قضاوت آسمانی شده اند آنها دیگر شجاعت پیشروی بسوی **عربها** را نداشتند در نتیجه بجای خود ماندند تا آنها آمدند.³³ بسوی پایان قرن هفتم، کم خواه **سینت آناستاسیس سینانی** در مانستری پرت و دور افتاده خود آنرا آباد آورد بعنوان "اولین و ترسناکترین و بزیر افتادن بهبود نیافتنی ارتش روم".³⁴

در پیامد پیروزی، **مسلمانها** برای بزیر اطاعت کشیدن شهرهای **سوریه** ادامه دادند. نیروئی، به رهبری **ابوعبیده** و **خالد بن الولید**، به شمال از **دمشق** به **هومز** رفت، شهری مهم در اواخر دوران روم.³⁵ آنها شهر را در دوران زمستان (احتمالاً 7-636) علیرغم سرمای شدید و حمله های پادگان شهر محاصره کردند. مدافعان قانع شده بودند که سرما **عربها** را، با پاهای پوشیده در سندان، وادار خواهد کرد از گرد گیری دست بکشند، اگرچه بهار آمد و آنها هنوز آنجا بودند، صداهائی در شهر برخاست که برای مذاکرات صلح اصرار میکردند. برپایه گزارش دیگر، ویرانی ناجور دیوارها در اثر زلزله به **مسلمانها** کمک کرد، مطمئناً علامت مهر خدا به آنها بود. در پایان دو طرف صلح کردند. طبق معمول، مردمان ساکن مجبور شدند به **مسلمانها** مالیات بدهند، بعضی ها به نسبت ثابت، دیگران به نسبت متغیر بنابر دارائیشان در هر زمان. جانشان، دارائی شان، دیوارهای شهر، کلیسا ها و چاه های آب تمام ضمانت میشد مگر یک چهارم کلیسای سینت جان، که میباید تبدیل به مسجد میشد.³⁶ در همان زمان همچنین به ما گفته شده است که نیمی از خانه ها میباید در اختیار پیروزان قرار میگرفت. تیمساری که پیروزی مسلمان ها را در شهر رهبری میکرد گفته شده است که "در میان **مسلمانها** قطعاتی را تقسیم کرد تا بتوانند آنها را اشغال کنند {خانه ها را}. او آنها را در هر جائی که ساکنانش آنرا خالی و یا ترک کرده بودند و همچنین تمام باغ های رها شده ساکن کرد".³⁷ **هومز** مرکز مهمی بود در حاشیه کویر **سوریه** و ممکن است فکر شده باشد که این محل مناسبی برای سکونت بادیه نشین ها باشد. این شهر احتمالاً اولین شهر **سوریه** بود که مردمان قابل ملاحظه **عرب** داشت.

عبارت دادن یک چهارم کلیسا برای بکار بردن مسجد کنجکاو برانگیز است و شاید کمتر احتمال دارد: از همه گذشته، چگونه این دو دین، که پیروان آنها بتازگی درگیر جنگ آوری خشونت آمیزی بودند، بیابانی برسند که یک ساختمان اصلی دینی را در شهر شریک شوند؟ بما گفته شده است، در هر صورت، در **دمشق** هم این اتفاق افتاده است، در آنجا نصف کتیدرال را بعنوان اولین مسجد بکار گرفتند. تنها در آغاز قرن هشتم، شصت سال بعد از تسخیرها، **مسیحی ها** بیرون انداخته شدند و مسجد مقصود ساخته شد. حتی در آن زمان جبرانگی پرداخت شد و **مسیحی ها** کتیدرال نوئی در کلیسای سینت مری ساختند، تقریباً نیم کیلومتری شرق مسجد، و این کتیدرال ملکیت (**یونانی های ارتدوکس**) اجتماع **دمشق** تا به امروز باقی مانده است. جالب است که، در شهر کوچکی در **نقو، سوبیتا** ما تائیدیه باستان شناسانه پیدا میکنیم برای این اقدام. در اینجا دو کلیسای بخوبی ساخته شده بیزانتینی وجود دارد. در ایوان و یا بیرونگاه کلیسا یک (جائی است برای کسانیکه اجازه ورود به کلیسا را ندارند) زیر بنای مسجد کوچکی وجود دارد. ما میتوانیم بگویم که مسجد است چون محراب دارد، و تو رفتگی در دیوار جهت مکه را نشان میدهد، که بروشنی دیده میشود. تمام این شواهد نشان میدهد که، بعد از شکست سیاسی نیروهای **مسیحی**، دو اجتماع دینی میتوانستند و توانستند همزیستی کنند، اگر نه با هماهنگی، دست کم با مقداری تحمل دوجانبه.

شهر بعدی در بالای جاده شمال **چالکیس** بود، که **عربها** آن را **قیصریه** مینامیدند.³⁸ در صورتی که **هومز** هنوز یکی از مهمترین شهرهای **سوریه** است، **چالکیس** عملاً از روی نقشه ناپدید شده است. تنها نقشه برداری باستان شناسانه و حفاری در دهکده ای کوچک شرق راه **دمشق** و **آلیو** مکان باستانی را هویدا کرده است. **چالکیس** در میان دشت حاصل خیز گندم زار برخاسته بود؛ اگرچه مرکز مهم مدیریت بود، هرگز شهر بزرگی نبود. دژ باستانی قابل تشخیص است، همانطور که شهر اسلامی اولیه، که خارج محدوده شهر کلاسیک قرار دارد: **عربها** در بیرون دیوارهای شهر مسکون شدند که عملاً شهرک نوئی بود، که خودش حالا داخل شهر است. بعد از سقوط شهر، **خالد بن الولید** تصمیم گرفت که آنجا را خانه خود کند و همسر او در آنجا به **خالد** ملحق شد.

احتمالاً دور و بر این زمان بود که **مسلمانها** با جنبه کمتر آرزو شده زندگی **سوریه** ای در آن زمان تماس گرفتند ، که طاعون باشد. در میان قربانیان فرمانده سراسری نیروهای مسلمان، **ابوعبیده**، و **یزید بن سفیان** بودند، که جایگاه او به ارث به برادرش **معاویه** رسید، که بعدها اولین خلیفه امویه شد.³⁹

بعد از نبرد **یارموک** بنظر میرسد **هراکولیس** از **آنتیوچ** (**انطاکیه**) رفت و در **ادسا** ساکن شد، جائی که او تلاش کرد دفاع شمال **بین النهرین** و جنوب شرقی **آنتیوچ** را سازمان دهی کند. بعد از آن در امتداد بالای رودخانه **فرات** حرکت کرد پیش از اینکه بطرف شرق بچرخد، بسوی **کانستانتین پل**، پایتختی که او در ده سال گذشته ندیده بود. گواهی وجود ندارد، چنانچه بعضی پیشنهاد کرده اند، که او بخاطر کهنسالی ویا افسردگی ناتوان شده بود، اما او میباید بیزار و بطور دردناکی از میزان شکست **بیزانتین** آگاه میبود. نویسندگان **عرب** شماره ای از سخنرانی های غم انگیز و کناره گیرانه را در دهان او گذاشته اند و بدرود **هراکولیس** از **سوریه** بطور گسترده ای گزارش شده است. در یکی از آن ساخته شده ها او گفته

است، "اوه سوریه در صلح باشی. این بدرود گفتنی است که پس از آن پیوستگی دوباره ای نخواهد بود. هیچ مرد بیزانتینی بتو باز نخواهد گشت مگر با ترس (بعنوان زندانی) تا آمدن ضد مسیح (آخر زمان). کارهای او چقدر شیرین خواهد بود {چون او با مسلمانها خواهد جنگید} و چقدر تلخ نتیجه آن برای بیزانتینی ها خواهد بود {چون او شکست خواهد خورد}.⁴⁰ در گونه ای دیگر او تنها میگوید همچنانچه از میان گذرگاه های کوهستان تاراس میگذرد و به پشت سر خود نگاه میکند، "اوه سوریه در صلح باشی {ثریا!} که سرزمین ثروتمند این کشور برای دشمن است!"⁴¹ همچنانکه او عقب نشینی میکرد، او تمام پادگان های ناحیه ها را که در طول مرز جدید بودند با خود برد، نوعی ناحیه ای متروک بین بیزانتین و سرزمین های مسلمان در گوشه شرقی مدیترانه ایجاد کرد.⁴² یک منبع بعدی سوریه ای، عمیقاً کینه جو به هر چیز بیزانتینی، میگوید که **هراکولیس** "به سربازانش دستور داد تا شهرها و دهکده ها را غارت و ویران کنند مانند زمینی که از پیش به دشمن تعلق دارد. بیزانتینی ها هر چه پیدا کردند دزدیدند و غارت کردند، و سرزمین ها را بیشتر از عرب ها ویران کردند."⁴³

با رفتن امپراتور، شهرهای باقی مانده بیزانتینی به تدبیر خود آنها رها شدند. **آنتیوچ**، پایتخت باستانی سوریه، مقاومت اندکی از خود نشان داد و باقی مانده ساکنان بنظر میرسد هیچ تلاشی نکردند تا دیوارهای مستحکمی که امپراتور **جاستینین** کمتر از صد سال پیشتر دور شهر ساخته بود تا حمله کنندگان را بیرون نگهدارند بکار بگیرند: احتمالاً تعداد آنها تنها خیلی کمتر از آن بود که بتوانند از دور تا دور وسیع شهر دفاع کنند. گفته شده است که آنها بعداً بر ضد حکومت **مسلمان** شورش کردند، اما این بدین معنی بود که آنها از دادن مالیات خوداری کردند و با توانائی پرداخت را نداشتند و میباید مجبور میشدند تا چنین کنند. در شهرهای کوچک دیگر، تسلیم شدن به ارتش های **مسلمان** فضای مانند کارناوال را داشت. در شهر کوچک **شایزار** در پیش رودخانه **اورنت** در مرکز سوریه ساکنان از شهر بیرون آمدند تا **مسلمانها** را دیدار کنند با نوازندگان طبل و سنج، چنانچه رسم بود و قتیکه به پیشواز دیدارکنندگان مهم میرفتند.⁴⁴ و همین در **مرات ال نومن** و **آپامی** اتفاق افتاد، "گهواره پایتخت پر افتخار استان رومی سوریه دوم اما حالا در ژرفای پوسیدگی بعد از اینکه شصت سال پیش در 573 بوسیله پارسی ها درنده و ارنه غارت شد. همیشه آن باین آسانی نبود: وقتیکه مردم دارا⁴⁵ در جنوب سوریه برای خوش آمد گفتن به خلیفه **عمر** طبل زنان و آواز خوانان و در حالیکه شاخ های گیاهان سبز و شمشیر در دست از شهر بیرون آمدند، فرمانروای ناب گرا دستور داد تا آنها بازداشت شوند. ژنرال او، **ابوعبیده**، که تا آنوقت به رسم های شهرهای کوچک سوریه عادت کرده بود، توضیح داد که این رسم آنها است و اگر او آنها را از انجام آن باز دارد، آنها فکر خواهند کرد که او توافقی که **مسلمانها** با آنها کرده اند را میشکند، بی میلانه، خلیفه بدخو اجازه ادامه آن را داد.

مسلمانها با شدیدترین مقاومتها در شهرهای ساحلی سوریه و فلسطین روبرو شدند. همیشه این مکان هائی بودند که تمدن یونانی محکمتر تثبیت شده بود و ژرفتر ریشه دوانیده بود. همچنین چونکه **بیزانتینی** ها میتوانستند از راه دریا این شهرها را از جهت آذوقه و نظامی تقویت کنند. بیشتر نیروهای **بیزانتین** در **فلسطین** به **مصر** عقب نشینی کردند، اما **غزه** و **کیساریا** هنوز خود را نگهداشته بودند. در آغاز تسخیرها **غزه** صحنه اولین رودر روی بین **عمر بن العاص** و **بیزانتینی** ها بود، و بنظر میرسد او حالا به شهر برگشت و موفق شد آن را بگیرد. طبیعی بود که از آن موضع فکر او میباید بجهت **مصر** بچرخد، که **غزه** ارتباط نزدیکی با آن داشت.

بالای ساحل، شدیدترین مقاومت در شهر **کیساریا** بود. در حالیکه **غزه** بطور مداوم ساکنانی داشت و ساختمانهای تازه ای بروی آن ساخته شده بود آنچنانکه حالا آثار اندکی از گذشته کلاسیک آن بجا مانده، **کیساریا** عمدتاً متروک شده و خطوط شهر باستانی، بنیان گذاشته شد با **هرود بزرگ** (پیش از میلاد 4-73) بعنوان پنجره ای برای دنیای مدیترانه، هنوز میتواند دیده شود. شهر تا دوران قرن ششم پیشرفته باقی ماند، با محله های مسکونی جدید که بین یادگارهای بزرگ تاریخی دوران کلاسیک قرار داشت. پائین در کنار بندر، یک کلیسای هشت گوشه ای با ظرافت به اسکله و دیوار آن نگاه میکرد. بنظر میرسد که شهر برای چندین سال خود را نگهداشت، احتمالاً تا دیرگاهی تا 641، پنج سال بعد از شکست نیروهای **بیزانتین** در نبرد **یارموک**، و بما گفته شده است که شهر سقوط کرد و قتیکه یکی از ساکنان **یهودی** به **مسلمانها** نشان داد چگونه از راه نهر پنهان شده آب وارد شهر شوند. گفته شده است کسی که ارتش اشغالگر را رهبری کرد **معاویه بن ابوسفیان** بود. اگر این چنین باشد، این اولین پیروزی نظامی مردی بود که بیست سال بعد اولین خلیفه **امویه** شد که بر تمام دنیای اسلام از پایگاه خود در **دمشق** حکومت میکرد. چون آنها برای دوران طولانی مقاومت کردند و شهر بزور گرفته شد، ساکنان زیادی به بردگی گرفته شدند و به حجاز برده شدند، بما گفته شده است که آنها بمانند منشی و کارگر برای **مسلمانها** کار میکردند (فی کتاب والملل المسلمین).⁴⁶ شاید در اینجا ما برای اولین بار قدرانی **مسلمانها** از فرهنگ یونانی را میبینیم، چنانچه ویژگی دوران اولیه اسلام بود.

در **لاتاکیا**، بزرگترین بندر سوریه مدرن، ساکنان دروازه بزرگ شهر دیوار دار خود را بر ضد اشغال کنندگان بستند. گفته شده است که **عربها** تلاش زیادی کردند و جوبی باندازه کافی عمیق کردند تا یک مرد واسبش را پنهان کند. سپس تظاهر کردند که به **هومز** برمیگردند. وقتیکه شب شد، آنها برگشتند و در خندق هائی که کنده بودند پنهان شدند. بامداد ساکنان

دروازه ها را باز کردند تا گله های حیوان های خود را به چراگاه ببرند؛ آشکار است که این شهری خیلی کشاورزی بود. **عربها** از پنهانگاه های خود بناگهانی پدیدار شدند و به دروازه هجوم بردند و مالکیت شهر را برای خود گرفتند. در اینجا به ساکنان اجازه داده شد تمام کلیسا های خود را نگهدارند و **مسلمانها** برای خود مسجد جدیدی ساختند.⁴⁷ **شهرهای لبنان، بیروت، تایر و سیدان** مقاومتی نکردند. تنها **بیزانطینی ها** در **تریپولی** برای مدت طولانی شهر را نگهداشتند که از راه دریا تدارکات به آنها میرسید، از شهر تا آغاز خلافت **عثمان** در 644 دفاع شد. **مسلمانها قلعه کوچکی** بیرون شهر ساختند تا ساکنان شهر را زیر نظر داشته باشند و در نهایت یک روز بیدار شدند و دیدند که تمام مدافعان در شب با کشتی های **بیزانطینی** تخلیه شده اند.⁴⁸ سقوط آن معنی پایان نهائی کنترل **بیزانطین** بر تمام بندرهای شرقی **مدیترانه** بود.

در آنجا یک شهری بود که تسخیر آن بیشتر جنبه سمبولیک داشت تا اهمیت نظامی، و آن **اورشلیم** بود. شهری بود که برای **مسلمانهای** اولیه قدر زیادی داشت، بعنوان اولین کانون دعای آنها و سپس بعنوان جائیکه گفته شده است که **محمد** سفرهای شبانه معروف خود را شروع کرد که در آن رازهای آسمانی بر او آشکار شد. **اورشلیم** در پایان قرن ششم مرکز در حال رشد زیارتی و مدیریت اداری **مسیحیت** بود. دیوارها تقریباً ناحیه یکسانی مانند **شهر قدیمی** امروز را محصور کرده بودند. ما یک دیدگاه غیر معمولی از ظاهر چشم انداز شهر داریم بخاطر مدرکی دانسته شده بنام **نقشه مدابا**.⁴⁹ این نقشه موزائیکی **زمین مقدس** است که بروی کف یک کلیسا قرار دارد در شهر کوچک **اردنی مدابا**، احتمالاً در پایان قرن ششم. شکل شهر **اورشلیم** برای همیشه در آن هست. خیابان های با ستون کلاسیک را، که راه یکسانی را دنبال میکنند مانند خیابان اصلی **شهر قدیم** را ما میتوانیم امروز هم ببینیم. دیوارها و برج و کلیسای درخشان **سپولچر مقدس** را ما میتوانیم ببینیم، جایی را درست میکند که **مسیح** به **صلیب** کشیده شد، دفن شد و دوباره برخاست. ماهمچنین میتوانیم کلیسای **نو نیا** که امپراتور **جاستینین** ساخته بعنوان قسمتی از کوشش او برای زیبا کردن شهر ببینیم. حفاری از 1967 پایه های کلیسا و خیابان جدیدی که به آن میرفت را آشکار کرده است، که درستی نقشه را تأیید میکند. ناحیه ای در شهر وجود دارد که نقشه چیزی در باره آن بما نمیگوید و آن **معبد مانت** است. این سطح وسیعی است که **معبد هرود** در آن بر افراشته بود و احتمالاً جای خالی بود از زمانیکه **رومی** ها در سال 70 بعد از میلاد **معبد** را ویران کردند. 60 سال بعد از تسخیرهای مسلمانان، **خلیفه اموی عبدالملک گنبد سنگ** را در این محل ساخت، که بطور کلی سومین محل خیلی مقدس اسلام **سنی** بعد از **مکه** و **مدینه** در نظر گرفته میشود. مفتون کننده خواهد بود که دانسته شود، هر چیزی، که در این مکان **عمر** چه چیزی پیدا کرد اما، آزار دهنده است که، درست در نقطه ای که سطح خالی **معبد** میباشد باشد موزائیک شکسته شده است: اگر تصادف بجاماندن چند سانتیمتر بیشتر از سنگ چهار گوش را محفوظ میکرد، امکان داشت ما برای این سوال جوابی داشتیم.

مردیکه مسئول **اورشلیم** بود بتازگی منصوب شده بود و بزرگوار **سوفرونیاس** بود. او یک مرد کلیسائی **یونانی** بود، دانش آموخته و کمال یافته، با خوار شمردن آشکار بادیه نشینان بد کردار. برای **سوفرونیاس** پدیدار شدن **عربها** علامت خشم خدا بود بخاطر گناهان مردم **مسیحی**. در یک سخنوری آتشین آنها را سرزنش کرد: "از چه رو جنگ بر ضد ما نمایان شد؟ از چه رو چندین اشغال بربرها؟ از چه رو ردهای **سارسون** برضد ما برخاسته اند؟ از چه رو ویرانی و غارت این چنین افزون شده است؟ از چه رو ریختن خون انسان بدون توقف میاید؟ از چه رو پرندگان آسمان بدن انسان را میبلعند؟ از چه رو **صلیب** تمسخر میشود؟ از چه رو خود **مسیح**، دهنده چیزهای خوب و فراهم کننده روشنائی ما، به ناسزا گرفته میشود با دهان بربرها؟" او ادامه داد "سارسون ها بدون انتظار بر ضد ما بخاطر گناهان ما برخاسته اند و با خشونت و تپش حیوانی ویران کردند با نداشتن دین ورزی و بی خدائی جسورانه."⁵⁰ این صدای موثق فرهنگ بلند **یونانی** است، منزجر و مایوس شده از فتح سوریه توسط **مسلمانها**.

علیرغم خوارشمردن و بیزاری از **عربها**، شرایط نظامی بدین معنی بود که **سوفرونیاس** انتخاب دیگری نداشت مگر گفتگو کردن با آنها. او اصرار کرد، در هر صورت، که او شهر را تنها به خود خلیفه **عمر** تسلیم خواهد کرد. تسلیم **اورشلیم** موضوع تاریخی و افسانه ای شد، و جستجوی نمونه واری شد برای آنهایی که میخواستند جنبه های روابط **مسلمان** و **مسیحی** را بحث کنند.

این فرصت فراهم شد وقتیکه **عمر** از سوریه بازدید میکرد. طبق معمول در منابع **عربی** مقدار قابل ملاحظه ای اغتشاش وجود دارد درباره وقتیکه او اینکار را کرد و در حقیقت، آیا یک یا چند بازدید بود.⁵¹ بهترین نوشتار احتمالی این است که خلیفه در 637 یا 638 به **جبیلا** آمد و در دورانی که در آنجا بود، و به موضوع های گسترده مدیریت رسیدگی میکرد، نمایندگانی از شهر رسیدند تا شرایطی را بگذارند. آنها سواره آمدند درحالیکه شمشیرهایشان را میگرداندند، بعضی ها در اردوی **مسلمانان** گمان زدند که آنها دشمنان در حال حمله اند. اما خلیفه، مانند همیشه فوق العاده هوشمند، توانست آنها را مطمئن کند که آنها تنها آمده اند برای گفتگو. نگاشته بتوافق رسیده و نوشته شده بما رسیده است:

بنام خداوند بخشنده مهربان. این اطمینان امنیت (امان) است که خدمتکار خدا **عمر**، فرمانده مؤمنان، به مردم **اورشلیم** داده است. او به آنها یک اطمینان امنیت برای خودشان داده است، برای دارائی هایشان، کلیسا های آنها، **صلیب** آنها، به بیماران و تندرستان شهر و برای تمام مراسم که به دین آنها تعلق دارد. **مسلمانها** در کلیسا های آنها

ساکن نخواهند شد و آنها را ویران خواهد کرد. نه آنها، نه زمینی که آنها بروی آن ایستاده اند، نه صلیب آنها، نه دارائی های آنها صدمه خواهد دید. آنها بزور دیگر نخواهند شد. هیچ **یهودی** با آنها در شهر زندگی نخواهد کرد. مردم اورشلیم میباید مالیات (جزیه) بپردازند مانند مردم شهرهای دیگر و باید **بیزانتینی** ها و دزدان را اخراج کنند. آنهایی از مردم که میخواهند با **بیزانتینی** ها اورشلیم را ترک کنند، دارائی های خود را بردارند و کلیساها و صلیب های خود را رها کنند امنیت خواهند داشت تا هر یک به محل پناهندگی خود برسند. ساکنان دهکده ها {احل ال آرد، آنهایی که به شهر پناهنده شده اند در زمان فتوحات} میتوانند در شهر باقی بمانند اگر بخواهند اما میباید مالیات بپردازند مانند شهروندان. آنهایی که میخواهند میتوانند با **بیزانتینی** ها بروند و آنها بیکه میخواهند میتوانند به خانواده خود برگردند. پیش از برداشت محصول هیچ چیز از آنها گرفته نخواهد شد. چنانچه آنها مالیات خود را برطبق تعهدشان بپردازند، سپس این شرایط که در این نامه قرار گرفته است زیر پیمان با خداست، با مسولیت پیغمبرش و خلیفه و مومنانش.⁵²

سپس بدنبال آن نام های شاهدان میاید که شامل **خالد بن الولید، عمر بن العاص** و خلیفه آینده **معاویه بن ابوسفیان**. آیا نوشتار واقعاً توافقی است که **عمر** کرده است، یا یک مدرک ساختگی باستانی است، ما نمیتوانیم مطمئن باشیم، اما آن یک کوبش روشن میدهد که **مسلمانها** چگونه باید با **مسیحی هائی** که بتازگی تسخیر و تابع قانون **عربها** شده اند پاسخگو باشند. این واقعیت که آن نام **عمر** را بر خود داشت بدون شک به آن وزن و توان ورزی بیشتری میدهد. این تاکید بروی امنیت دین شگفت آور نیست، با موقعیت ویژه داده شده به اورشلیم. تقریباً شرط اجازه ندادن به **یهودها** برای ساکن شدن در شهر بیشتر تعجب آور است. این ممنوعیت بخشی از قانون روم بود و این حقیقت که منابع **مسلمان** آنرا ثبت میکنند اشاره میکند باینکه **مسیحی های** گفتگو کننده دست قوی را بازی کردند. بعضی از عبارات ها بر شرایط شهر روشنائی جالبی میاندازند. قیدی که برای رفتن مقامات **یونانی** شده است به مهاجرت طبقه بالا و مقامات اداری اشاره میکند، و عبارت هائی که درباره مردم روستائی که به شهر آمده اند میکند منعکس کننده آشکار شرایط معاصر آن زمان است.

سپس **عمر** خودش به دیدن شهر میرود. گزارش کامل این دیدار را وقایع نگار مسیحی **سعید بن بطریق** داده است، همچنین او با نام **مسیحی** خود **اتیچیس** شناخته میشود.⁵³ او که در قرن یازدهم مینوشت سنت هائی را نگهداشت که قصد داشت نشان دهد چگونه **عمر** موقعیت **مسیحی** ها را در **شهر مقدس** مصون کرده است. بر طبق گزارش او، **سوفرونیاس** در شهر به **عمر** خوش آمد گفت و **عمر** به مردم درباره دارائی هایشان و آزادی آئین مذهبی شان تضمین داد. وقتیکه زمان دعا کردن شد، بزرگوار پیشنهاد کرد که خلیفه باید در خود کلیسای مقدس **سپولچر** دعا کند، اما **عمر** امتناع کرد و گفت چون اگر او اینکار را بکند، **مسلمانها** آن را بعنوان زیارتگاه خواهند گرفت و **مسیحی** ها آنرا از دست خواهند داد. سپس او مدرکی را منتشر کرد که در آن **مسلمانها** از دعا خواندن در محوطه های کلیسا ممنوع شده بودند، در نتیجه، این کلیسا از آنوقت در دست **مسیحی** ها باقی ماند. سپس **عمر** تقاضای مکانی کرد برای ساختن مسجد و بزرگوار دست او را گرفت و او را به سطح صخره برد جائی که معبد **هرود** زمانی بر پا بود. داستان واره آشکاراً طوری ساخته شده است که روشن کند مقام مسیحی ها در اورشلیم بروی توانورزی غیر قابل اعتراض خود **عمر** بنا شده است.

در سنت های **عربی**، **عمر** با **کعب ابهار** راهنمائی شد، یک **یهودی** که به اسلام دیگر شده بود و گفته شده است داستانها و سنتهای **یهودی** زیادی را وارد دین جدید کرده است. در جواب سؤال خلیفه، **کعب** صخره ای را پیشنهاد کرد که در مرکز سطح بیرون زده است و میباید جهت نماز گذاری در آن روز باشد، اما **عمر** این را رد کرد و روشن کرد که خدا این نقش را برای **کعبه** در مکه نگهداشته است. **عمر** بخوبی آگاه بود که این مکان جایگاه معبد **یهود** را تعیین میکند که توسط **رومی** ها ویران شده بود بعد از شورش بزرگ **یهودی** ها در سال 70 میلادی و در دوران **بیزانتین** بعنوان مکان آشغال دانی رها شده بود. او خودش اقدام به پاک کردن مکان کرد و مردم نمونه او را دنبال کردند. امکان دارد که او ساختن مکان ساده ای را برای نماز خواندن دستور داده باشد. مطمئناً وقتیکه زیارت کننده اروپائی **آرکولف** از اورشلیم دیدار کرد بعد از تسخیرهای **مسلمانان** اما پیش از آغاز ساختمان گنبد صخره در 685، او مکان ساده ای برای پرستش در آنجا یافت. به این دلیل است که گنبد بعضی وقتها کاملاً به بیراه میبرد و رجوع میکند به آن بنام مسجد **عمر** (یا امر).

با رسیدن 640 تمام **سوریه**، بجز یک یا دو شهر ساحلی، زیر قانون ورزی اسلامی بودند. مرزهای شمالی قانون ورزی **مسلمان** در **آنتیوچ**، شهر باستانی **سیرهاس** و **منبج** تثبیت شده بود. پادگان ها بر پا شدند و مقرر شد مردم محلی **مسلمانها** را از نزدیک شدن هر نیروی **بیزانتینی** آگاه کنند. در هر صورت، در آن لحظه، بخاطر مرگ **هراکولیس** در فبریه 641 و به دنبال آن مبارزه برای جانشینی جایگاه امپراتوری، و **بیزانتینی** ها همچنین با شکست بد جوری از هم پاشیده شده بودند، تا بتوانند هر ضد حمله ای را سازمان دهند.

تکمیل شدن تسخیر **سوریه** راه را برای ارتشهای **مسلمان** باز کرد که از **فرات** بگذرند و تسخیر جزیره را آغاز کنند. کلمه جزیره از قرن هفتم بکار برده شد برای توصیف زمین بین رودخانه های **دجله** و **فرات** که امروز در خاک **سوریه** و **عراق** است. از جهت شمال، مرز جزیره کوهستانهای **آنتی تاراس** در جنوب شرقی **آناطولی** بود، این مرز کم و زیاد در امتداد مرز

امروزی ترکیه قرار داشت. این سرزمین بیشتر دشت باز و صاف و کویری بود. یک تاریخ ورز اخیراً یاد داشت کرد: "این جزیره ترجیحاً مانند **مدیترانه** است، اقیانوسی از دشت سوراخ شده با جزیره هائی از دره های رودخانه ای و تپه ها و با سکونگاه هائی بدون ترتیب در سواحل آن".⁵⁴ طبیعت یگانه در این مکان وجود دارد و ارتباط تند و آسان است، اما در زمان تسخیر **مسلمانان** بین سرزمین **بیزانتین** و سرزمین های **ساسانیان** در شرق با مرزی نزدیک شهر باستانی **نیسیبیس** تقسیم شده بود، کم و زیاد در مسیر خط مرز امروزی **سوریه** و **عراق**. این تقسیم با راهی که تسخیر شد معین شده بود، نیروهای **مسلمان** در **سوریه** زمینهای **بیزانتین** را تا مرز آن تسخیر کردند و نیروهائی که در **عراق** بودند زمینهای پیشین **ساسانیان** را بطرف شرق گرفته بودند. در دره رودخانه چندین شهر باستانی در آنجا وجود داشت که مشهورترین آنها **ادسا** بود. **ادسا** یکی از مراکز اولیه **مسیحیت** بود. در اولین قرن **مسیحی** پادشاه آن زمان آن **آبگار** گفته شده است که او اولین پادشاهی بوده است که **مسیحیت** را پذیرفته است. **کنترال** بزرگ آن، که هیچ چیز از آن بجا نمانده است، یکی از با شکوه ترین ساختمان های **مسیحی** در شرق بود. همچنین یک مرکز مهم سیاسی بود، و **هراکولیس** آن را در آخرین مراحل مبارزه در **سوریه** پایگاه خود کرد.

تسخیر جزیره مرحله مهمی برای یکی کردن قانون ورزی **اسلام** در هلال حاصل خیز بود. اگر در دست **بیزانتین** باقی میماند میتوانست برای **سوریه** و **عراق** تهدید بزرگی باشد. علیرغم اهمیت نظامی و شهرهای باستانی، گزارش فتح جزیره در منابع **عربی** با روش کم گویانه ای بشمار آمده است، و چنین گزارش هائی آنجور که هستند بیشتر نگران شرایط تسلیم شدن بودند تا جریان مبارزه نظامی.⁵⁵ خیلی ها موافق اند که تسخیر با **ایاد ابن قنم** رهبری شد، که از خلیفه **عمر** دستور داشت برای گذشتن از **فرات** نیروهای **عرب سوریه** ای را رهبری کند. بنابر یک گزارش او تنها 5000 مرد با خود داشت،⁵⁶ اما علیرغم این شماره کوچک او با مقاومت جدی اندکی روبرو شد. بنظر میرسد با بیرون رفتن نیروهای امپراتوری **بیزانتین** برای مردم محلی انتخاب چندانی باقی نمانده بود مگر تسلیم شدن و موافقت کردن با شرایط آسانی که **عربها** در مقایسه پیشنهاد میکردند. بنظر میرسد حتی در **آمیدا (دیاربکر)**، که دیوارهای مستحکمش یکی از شکوهمندی های بزرگ باستانی و معماری نظامی قرون میانه است مقاومتی نشده است، و اینهم درباره قلعه بزرگ **بیزانتینی** که در قرن ششم در دارا ساخته شده بود تا حمله **پارسی ها** را دفع کند حقیقت داشت.⁵⁷ بنظر میرسد **ادسا** بتندی تسلیم شد بشرطی که **مسیحی ها** بتوانند **کنترال** خود را نگهدارند اما موافقت کردند که کلیسای جدیدی نساژند و به دشمنان **مسلمانها** کمک نکنند. شهر **رافا** در کنار **فرات** همچنین بعد از مقاومت کوتاهی سقوط کرد. راه دقیق ارتش **ایاد** را آنچنانکه در استان میچرخید و تسلیم شدن شهر های کوچک را میپذیرفت نمیتوان از آن معین کرد، اما بنظر میرسد او با تاخت و تاز در امتداد راه باستانی پایان داد که به **ارمنستان** میرفت و در **بیتلیس** توقف کرد. سپس او بسوی **سوریه** برگشت، جائی که او مرد.

سوریه با ارتش **عربی** که در **حجاز** سرباز گیری شده بودند تسخیر شد. در هر صورت، نتیجه این جریان مهاجران زیاد تازه ای از **عربستان** نبود. **قریش** و متحدانش در میان برگزیدگان **مسلمان**، **سوریه** را بخوبی میشناختند و میخواستند اداره منابع آن را نگهدارند، و آنها نمیخواستند آنرا با توده های فقزرده بادیه نشین شریک شوند. اینها بجای آن تشویق شدند که به **عراق** بروند. بروش زبان ارتش **انگلیس** میتوانیم بگویم که **سوریه** برای افسران بود، و **عراق** برای رده های پائین. آنها شهرهای **مسلمان** نشین جدیدی را در آنجا پایه ریزی نکردند آنچنانچه در **عراق** و **مصر** کردند. تمام شهرهائی که زیر قانون ورزی **مسلمانها** مهم بود در دوران **رومی ها** هم مهم بود (اگر چه بعضی شهرها، مانند **سیتوپولیس**، که در زمان **رومی ها** مهم بود، در دوران **اسلام** تنزل کرد و عملاً ناپدید شد). در یک مرحله ای بنظر میرسد برای بنا کردن شهری در **جیبیا در گولان**، زمین اردوگاه تابستانی قدیمی **غسانیان**، طرحی ریخته شده بود. در اینجا بود که خلیفه **عمر** در دیدار خود از **سوریه** آمد تا با رهبران ارتش پیروزمند ملاقات کند. اما **جیبیا** همانطور باقی ماند، اردوگاه تابستانی: هیچ مسجدی در آنجا ساخته نشد، هیچ قصر دولتی و هیچ قطعه زمینی به قبیله های مختلف اختصاص داده نشد. بجای آن بنظر میرسد **مسلمانها** ترجیح میدادند در شهرهای بنا شده ساکن شوند. ما دیدیم چگونه خانه ها در **هومز** در اختیار آنها گذاشته شد. در **چالکیس** و **آلپو** آنچه عملاً شهرک های بادیه نشین ها بود بیرون دیوارهای شهرهای قدیمی نباشد.

از جهتی این امکان پذیر شد چون بخشی از برگزیدهگان **بیزانتین** به **کانستانتین پل** و یا دورتر در غرب گریختند و در نتیجه در شهر جاهای خالی ایجاد کردند. بعد از سقوط **دمشق** مردم زیادی شهر را ترک کردند تا به **هراکولیس** بیوندند⁵⁸ و **مسلمان** های برجسته توانستند منزل ها را بگیرند و در آنها زندگی کنند. **عمر بن العاص** در **دمشق** مالک چند منزل بود و در **فلسطین** ملک داشت. در قراردادی که **عمر** با شهروندان **فلسطین** بست فرض شد که عناصر **بیزانتینی** شهر را ترک خواهند کرد یا داوطلبانه و یا با اجبار. همچنین دیده میشود که خیلی از نواحی **سوریه** جمعیت خود را بخاطر طاعون و جنگ از دست داده بود و تسخیر **مسلمانها** خیلی از ساکنان **بیزانتینی** شهرهای ساحلی سخت بود. **معاویه** مجبور شد **یهودی ها** را در **تریپولی** ساکن کند، در غیاب هر **مسلمانی** که میتوانست قانع شود که در آنجا منزل کند. **مسلمانها** همچنین در دهکده های دورو بر

تیسریس ساکن شدند و بعضی وقتها زمین های کشاورزی متروک شده را به آنها میدادند مشروط بر اینکه زمین را بزیر کشت ببرند. مدرکی وجود ندارد برای مهاجرت بزرگ قبیله ای از نوعی که در **عراق** گواهی آن بخوبی داده شده است. کارکرد بعضی از روابط روزمره بین قبایل **عرب** و ساکنان شهرها و دهکده ها را از نوشته های بروی دسته ای از **پاپیروس** ها میتوان دید که در شهر کوچک **نسانا** در **نقف** پیداشده است.⁶⁰ بعضی از این ها دو زبانه است، **یونانی** و **عربی**، یادداشت میخواید و دستور میدهد مردم **مسیحی** شهر برای بادیه نشین ها نواحی ذخیره گندم و روغن و در بعضی موارد پول نقد فراهم کنند. بنظر میرسد که پرداخت ها مستقیماً به رئیس های قبیله میشد و پیچیدگی اداره در آن درگیر نبود. چگونه مردم محلی این بار جمع آوری تدارکات را در میان خود تقسیم میکردند بنظر میرسد به خود آنها مربوط بوده است. این مدرک که تاریخ آن 5-674 و یک نسل بعد از تسخیرها است نشان میدهد که چقدر اشغالگری **عربها** میتوانست ساده و از راهی غیر رسمی باشد.

روش سکونگری **عربها** در **سوریه** نتیجه دیگری نیز داشت. در **عراق** و **مصر** ساکنان **مسلمان** در شهرها مستقیماً برای بازنشستگی خود به دولت متکی بودند، اغلب تنها وسیله گذران زندگیشان بود. در **سوریه** برخلاف آن خیلی از برگزیدگان جدید املاک شهری و یا روستائی داشتند که از درآمد آن میتوانستند زندگی کنند. در دوران یک نسل اعضای برگزیدگان **مسلمان** در **سوریه** برای خود منزل های مجلل و بزرگ در دهکده ها میساختند، دوباره، چیزیکه بنظر میرسد در **عراق** و **مصر** واقعاً ناشناس بود.

بنابراین، در آنجا اگر انبوه مهاجران **عرب** جریان نداشت که تمدن **یونانی رومی** را جاروب کند، چه چیز در نتیجه تسخیر مسلمانان در **سوریه** عملاً عوض شد؟ در سطحی که از همه آشکارتر است، دولت و مدیریت در راس با **مسلمانان** که **عربی** حرف میزدند اداره میشد، اما در نگاهی دوباره و کوتاه حتی این تغییر شدید نبود آنچنانکه ممکن بود در وهله اول پدیدار شود. برای نیم قرن اول، اداره دولتی بزبان **یونانی** ادامه داشت و کارمندان در مقیاس بزرگی **مسیحی های محلی** بودند. در آنجا برگزیدگان جدید مذهبی بودند، اما بنظر میرسد تأثیر اندکی بر محیط ساخته شده داشتند. در **عراق**، در شهرهای جدید **کوفه** و **بصره** مسجد در قلب شهر **مسلمان** قرار داشت، در همان زمان در **دمشق** **مسلمانها** مجبور بودند با نصف سهم خود از کلیسای کتیدرال در مرکز شهر بسازند.

همچنان مدرک اندکی برای بادیه نشین کردن خارج از شهر وجود دارد. پذیرفتن اینکه در نتیجه تسخیر **عرب** انبوه بادیه نشینان آمدند و زمین های ساکن شده را ویران کردند بنظر میرسد بطورکلی حقیقت نداشته است، اگرچه در آنجا ممکن است اتفاقات خشونت آمیز و ویران کننده در جریان اشغال وجود داشته باشد. در آن نواحی حاشیه ای متزلزل چون دشت **سوریه** شرق **هوز**، ناحیه منتهی به **اردن** و **نقف** در جنوب **اسرائیل**، در حدود نواحی میان زمینهای کشاورزی و چراگاه های بادیه نشینان که بر پایه تغییرات سیاسی و فرهنگی دگرگون میشود، در اولین قرن قانون ورزی **مسلمان گواهی** ها دلالت میکنند که دیده میشود کشاورزی سکونگاهی گسترش یافته است. از بعد از 750، و قتیکه امویه مستقر در **سوریه** بوسیله **عباسی های مستقر** در **عراق** سرنگون شد، حدود سکونگاهان پس روی کردند و ناحیه بادیه نشینان گسترش یافتند.

در هر صورت، تسخیر **سوریه** توسط **مسلمانها** اثر بزرگی بر تاریخ درازمدت ناحیه داشت. تقریباً آن در ارتباط با دنیای **مدیترانه** به هزارسال قانون ورزی **یونانی** زبانه پایان داد. از این نقطه به بعد، مهمترین ارتباط با **روم** و **کانستانتین پل** نبود بلکه با **مکه** و **مدینه**، و بعداً با **بغداد** و **قاهره** بود. نمایان شدن **اسلام** بعنوان دین مسلط و تقریباً **عربی** بعنوان زبان سراسری بدون تسخیر نمیتوانست پدیدار شود. این تغییرات ژرف در زبان و فرهنگ ممکن است زمانی بدرازا کشیده باشد اما بدون تسخیر نظامی در 630 نمیتوانست پدیدار شود.

- آکمران، قنبرس در زمان فتوحات عرب"، بررسی تاریخی قبرس 1 (1992): 27-49، تجدید چاپ در *ابن بیزانتین*¹ (الدرشات، 1996)، 5.
- بلادحاری، فتح ال بلادین، ویر. ام. جی. دی کوجی (لیدن، 1866، تجدید چاپ. لیدن، 1968)، ص. 129.²
- تبری، تاریخ، 1، ص. 2156.³
- دائر، فتوحات اولیه اسلام، ص. 119.⁴
- نگارش این وقایع بنا شده است بر نگارش وقایع 724 نگاه کنید به دائر، فتوحات اولیه اسلام، ص. 109.⁵
- "داکتربنا جکوب نوپر باپنیزاتی"، ویر. با ترجمه فرانسوی. وی. دروجه در خاطرات سفرها (کالج فرانسه، مرکز تحقیقات تاریخ تمدن بیزانتین)⁶ (1991): 47-273، کپ. 5، 16 (ص. 9-208).
- نگاه کنید به ان. ام. الشیخ، چشم انداز عرب ها از بیزانتین (کمبریج، ام، 2004)، ص. 39-54.⁷
- تبری، تاریخ، 2، 1-1561.⁸
- تبری، تاریخ، 1، ص. 25-2108، ابن اتام ال کوفی، کتاب الفتوح، ویر. اس. ا. بخارائی، 7 جلد. (حیدر آباد، 1974)، جلد 1، ص. 42-132؛⁹ الیعقوبی، تاریخ، ویر. ام. هاتسما، 2 جلد (لیدن، 1883)، جلد 11، ص. 4-133.
- نگاه کنید به دائر، فتوحات اولیه اسلامی، ص. 27-119 برای بهترین گفتار.¹⁰
- تبری، تاریخ، 1، ص. 14-2113.¹¹
- پی. کرون، "خالد ابن ولید"، *دایرة المعارف اسلام*، چاپ دوم.¹²
- تبری، تاریخ، 1، ص. 15، 2097-2114؛ بلاذهری، فتوح، ص. 112.¹³
- این گزارش بنا شده است بر پایه تواتر زمانی وقایع معین شده است توسط ابن اشاق و ال وقیدی، دو توانورز مهم قرن هشتم، و شرح داده شده است در دائر، فتوحات اولیه اسلام، ص. 34-128. برای حالت دیگر تواتر زمانی وقایع، به همان نگاه کنید. ص. 9-134 (سیف ابن عمر) و ص. 139-420.¹⁴
- تبری، تاریخ، 1، ص. 401-2398.¹⁵
- تبری، تاریخ، 1، ص. 2154.¹⁶
- فردگار، چهارمین کتاب وقایع نگاری فردگار و با ادامه اش، ترجمه جی. ام. والاس-هادریل (لندن، 1960)، ص. 55.¹⁶
- سیاس، تاریخ ارمنی، ترجمه ار. دبلویو. تامسون، با یادداشت توسط جی. هاوارد-جانستون و تی. گرین وود، 2 جلد. (لیورپول، 1999)، 1، ص. 97.¹⁷
- تبری، تاریخ، 1، ص. 6-2145، 2157.¹⁸
- تبری، تاریخ، 1، ص. 2152.

20. **بلاد حاری، فتوح،** ص. 121.
21. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2154.
22. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2393.
23. برای نمونه نگاه کنید به **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2099.
24. **دبلیو. ای. کیجی، بیزانتین و فتوحات اولیه اسلامی (کمبریج، 1992)** ص. 127.
25. **دائر، فتوحات اولیه اسلامی،** ص. 133. **کیجی، بیزانتین،** ص. 121، او برگشت گاه نبرد را 20 آگست می‌آوردن بدون بیان منابع.
26. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2091.
27. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2091-2.
28. نگاه کنید به ال. کتانی، وقایع اسلام، 111، ص. 613-491، و بحث در کیجی، بیزانتین، ص. 3-122، مخصوصاً **ان**.
29. گزارشی که بدنبال می‌آید بنا شده اس بروی کیجی، بیزانتین، ص. 22-119 و نقشه در ص. 113.
30. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2099.
31. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2092.
32. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2100.
33. **فردگار، وقایع نگار،** ص. 55.
34. **ایراد شده در کیجی، بیزانتین،** ص. 141.
35. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 93-2390؛ **بلاد حاری، فتوح،** ص. 31-130 برای سق. ط. هومز.
36. **بلاد حاری، فتوح،** ص. 131.
37. **بلاد حاری، فتوح،** ص. 131 و **یقوت، مجمع البلادین،** ویر. اف. وستون فلد (لیزیچک، 1886)، "هومز".
38. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 5-2393.
39. **بلاد حاری، فتوح،** ص. 40-139.
40. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2396.
41. **بلاد حاری، فتوح،** ص. 137.
42. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 2396.
43. **مایکل سوریه ای، وقایع،** ویر. با ترجمه فرانسوی. جی. بی. چاپوت، 4 جلد. (پاریس، 1924-1899)، 11، ص. 424.
44. **بلاد حاری، فتوح،** ص. 131: موقلدین، "یک نمایش، تقلیدی، کسی که دف عربی را میزند و به استقبال شاه و مردان مهم با آن و وسایل موسیقی دیگر در گاه پیروزی می‌رود".
45. **باستانی آدهاریت؛ بلادحاری، فتوح،** ص. 139.
46. **بلادحاری، فتوح،** ص. 142.
47. **بلادحاری، فتوح،** ص. 142.
48. **بلادحاری، فتوح،** ص. 127.
49. برای نقشه، نگاه کنید به **اچ. دائر، نقشه موزائیکی مدایا: یک راهنمایی مقدماتی (کمپن، 1992)**.
50. **گردانیده در ار. هویلندر، اسلام را دیدن آنچنانکه دیگران دیدنش: جمع آوری و ارزیابی نوشتارهای مسیحیت، یهودی ها و زرتشتیان برای اسلام اولیه (پربنستون، نیوجرسی، 1997)**، ص. 3-72.
51. **دائر، فتوحات اولیه اسلامی،** ص. 2-151.
52. **تبری، تاریخ،** 1، ص. 6-2405.
53. **سعید ابن بتریق، ...،** ویر. ام. بریدی در...، جلد. 471... (لیون، 1985)؛ نگاه کنید همچنین ار. ال. ویلکن، زمینی که مقدس خوانده شده: فلسطین در تاریخ مسیحی و تفکر (نیو هون، سی تی، 1992)، ص. 9-233.
54. **سی. اف. رابینسون، امپراتوری و برگزیدگان بعد از فتوحات مسلمان: دگرگونی شمال بین النهرین (کمبریج، 2000)**، ص. 34.
55. برای منابع فتوحات و مشکلی که برپا میکنند، نگاه کنید به رابینسون، امپراتوری و برگزیدگان، ص. 1-32.
56. **بلادحاری، فتوح،** ص. 3-173.
57. **بلادحاری، فتوح،** ص. 176.
58. **بلادحاری، فتوح،** ص. 123.
59. **بلادحاری، فتوح،** ص. 126.
60. برای مدرک نگاه کند به سی. جی. کریمر، جی ار، کندو کاو در نسانا، جلد. 3: پاپیری غیر ادبی (پربنستون، نیوجرسی، 1958)، ص. 97-175.